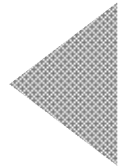


# شکل‌گیری دولت رانتیر و تأثیر آن در فروپاشی رژیم پهلوی دوم



مجید عباس‌زاده مرزبالی<sup>۱</sup>

(تاریخ دریافت ۹۶/۲/۲ - تاریخ تصویب ۹۶/۲/۲۰)

## چکیده

هدف این مقاله، بررسی چگونگی تأثیر افزایش درآمدهای نفتی در فروپاشی رژیم پهلوی دوم می‌باشد. بدین منظور نیز از الگوی تئوریک دولت رانتیر بهره برده می‌شود. مقاله بر این باور است که مفهوم‌سازی دولت محمدرضا شاه به‌عنوان یک دولت رانتیر، می‌تواند ما را در فهم ساختار این دولت و چگونگی سرنگونی آن یاری دهد. طبق نظریه دولت رانتیر، هر دولتی که میزان قابل‌توجهی از درآمدش از رانت‌های خارجی باشد و آن‌ها را بدون هیچ‌گونه ارتباطی با فرایندهای تولید داخلی به شکلی منظم دریافت نماید، دولت رانتیر به حساب می‌آید. این‌گونه دولت‌ها تأثیرات منفی‌ای بر عرصه‌های اقتصاد، سیاست و جامعه از خود برجای می‌گذارند، که این مسئله می‌تواند موجب بحران مشروعیت و فروپاشی آن‌ها گردد. دولت پهلوی دوم نیز از اواخر دهه ۱۳۳۰ و در نتیجه افزایش درآمدهای نفتی، به یک دولت رانتیر تبدیل شده بود. رانتیری‌شدن این دولت، به‌طور کلی تأثیراتی بر عرصه‌های اقتصاد، سیاست و جامعه ایران برجای گذاشت که نمی‌توانست به‌نفع ثبات رژیم باشند. از جمله مهم‌ترین این تأثیرات می‌توان به تسلط

۱ - دانشجوی دکتری علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، m.a.marzbali@gmail.com

هرچه بیشتر دولت بر اقتصاد، افزایش سهم نفت در نظام بودجه و برنامه‌های توسعه، افزایش خودکامگی شاه، گسترش دستگاه‌های امنیتی و سرکوب سیاسی، تسلط دستگاه دیوان‌سالاری بر جامعه، گسترش فساد مالی و ترویج روحیه رانتی، و ترویج فرهنگ رسمی از سوی رژیم، اشاره کرد. این وضعیت در مجموع موجب ایجاد شکاف بیشتر میان حکومت و مردم و بی‌اعتمادی آن‌ها نسبت به رژیم گشت و به فروپاشی آن در سال ۱۳۵۷ کمک نمود. لازم به ذکر است که در این مقاله، از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است.

**واژگان کلیدی:** دولت رانتیر، رژیم پهلوی دوم، درآمدهای نفتی، افزایش خودکامگی، فروپاشی.

## ۱. مقدمه

درباره علل فروپاشی رژیم پهلوی دوم، تاکنون از منظرهای گوناگونی بحث و تجزیه و تحلیل شده و هر پژوهشگری از چشم‌انداز و زاویه‌ای خاص، این مسئله را مورد بررسی قرار داده است؛ برخی بر وجود ساختار سیاسی استبدادی تأکید کرده‌اند، عده‌ای اقتصاد و عنصر نفت را عامل اصلی دانسته‌اند، بعضی دیگر نقش دین و مذهب شیعه را پررنگ‌تر تشخیص داده‌اند، نویسندگان دیگری بر تأثیر مؤلفه‌های خارجی به‌ویژه وابستگی محمدرضا شاه به ایالات متحده آمریکا تأکید نموده‌اند، و غیره. نگارنده این مقاله، هم‌سو با بسیاری از صاحب‌نظران و محققین موضوع انقلاب اسلامی، بر این باور است که به‌طور کلی در شکل‌گیری این انقلاب و فروپاشی رژیم شاه، تمامی عوامل فوق‌نقش مؤثر داشته‌اند که عامل «افزایش درآمدهای نفتی و رانتیری شدن دولت» تنها یکی از آن‌ها می‌باشد. به عبارتی دیگر، تحلیل چگونگی فروپاشی حکومت محمدرضا شاه بر مبنای عنصر نفت در مقاله حاضر، به این معنا نیست که نقش سایر عوامل نادیده گرفته شود؛ چراکه پدیده انقلاب اسلامی، تحت تأثیر عوامل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و بین‌المللی رخ داده است و تأکید این پژوهش بر درآمدهای نفتی و رانتیری شدن دولت، صرفاً برای فهم و بررسی دقیق‌تر و عمیق‌تر این عامل و نقش آن در کمک به فروپاشی حکومت می‌باشد. در زیر به تأثیر چند عامل مهم در سقوط این رژیم اشاره‌ای کوتاه می‌شود.

درباره چگونگی تأثیر ساختار سیاسی استبدادی در فروپاشی رژیم پهلوی دوم می‌توان گفت، این

ساختار با اعطای جایگاهی ممتاز و یگانه به شخص شاه و سپردن همه امور به دست او و تمرکز منابع و ابزارهای قدرت در نزد وی و درخواست اطاعت بی‌چون‌وچرا از قدرت شاه، مانعی اساسی در مسیر مشارکت سیاسی مردم ایجاد کرده بود که این مسئله روی هم‌رفته موجب بی‌اعتمادی و تنفر اعضای جامعه نسبت به شخص شاه و حکومت وی شده و بدین ترتیب به زوال مشروعیت و فروپاشی آن کمک نمود.

یکی دیگر از دلایل قیام مردم ایران بر علیه این رژیم، به سیاست‌های غیرمذهبی شاه باز می‌گردد. بدین صورت که «محمدرضاشاه با ترویج و تحمیل فرهنگ و بدعت‌های نوین غربی و بی‌اعتنایی نسبت به ارزش‌های مذهبی و سنتی در جامعه، موجبات اعتراض جامعه و گروه‌های مذهبی و در نتیجه، زمینه انقلابی شدن مذهب شیعه را فراهم نمود. ایدئولوژی تشیع به‌طور کلی با بزرگ‌نمایی نقاط ضعف رژیم و تکیه بر پتانسیل‌های درونی خویش و بهره‌گیری از شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و بهره‌مندی از یک رهبر روحانی، توانست بسیج توده‌ای گسترده‌ای علیه حکومت شاه ایجاد نماید» (رهبری، ۱۳۸۴: ۷۶ و ۷۹) و به فروپاشی آن کمک نمود.

همچنین وابستگی شاه به آمریکا نیز در زوال مشروعیت رژیم در نزد جامعه مؤثر بوده است. حکومت پهلوی دوم در دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ با استفاده از کمک‌ها و حمایت‌های همه‌جانبه آمریکا، به یک دولت دست‌نشانده تمام‌عیار تبدیل شده بود. اما «این وابستگی به‌طور کلی در نزد مردم ایران، امری مطلوب و مورد قبول نبوده و عناصر وابسته به‌ویژه شخص شاه به‌تدریج مطرود افکار عمومی شدند» (عیوضی، ۱۳۸۵: ۲۵۵). این مسئله به سست شدن پایه‌های رژیم کمک فراوانی کرده بود. اما با تمامی این‌ها - همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد - در این مقاله، تنها به چگونگی تأثیر افزایش درآمدهای نفتی در فروپاشی حکومت محمدرضاشاه پرداخته می‌شود.

در تحقیق حاضر به‌منظور بررسی موضوع، از الگوی تنوریک «دولت رانتیر» بهره برده می‌شود. مبانی نظری دولت رانتیر، در دهه ۱۹۷۰ و در ابتدا، در مباحث اندیشمندانی چون حسین مهدوی، حازم بیلاوی، جیاکومو لوسیان، تدا اسکاچپول درباره ماهیت دولت‌های نفتی خاورمیانه مطرح شد. این نظریه‌پردازان با این استدلال که روندهای سیاسی و اقتصادی دولت مالیات‌گیرنده، متفاوت از روندهای مربوط به دولت رانتیر است، تأثیرات رانت‌خواری دولت را از حیث تأثیرگذاری بر ماهیت ساختار سیاسی و اقتدارگرشدن آن، بررسی کرده‌اند (زوارزاده و

دیگران، ۱۳۹۵: ۲۸؛ Gurses, 2009: 509).

به‌طور کلی از دیدگاه این مقاله، مفهوم‌سازی دولت ایران در عصر پهلوی دوم به‌عنوان یک دولت رانتیر، می‌تواند ما را در فهم منبع اقتصادی استقلال دولت از جامعه، افزایش خودکامگی شاه و بی‌توجهی وی نسبت به خواسته‌های جامعه برای مشارکت سیاسی و فروپاشی این حکومت یاری دهد. «عنصر نفت و درآمدهای ناشی از فروش آن در این دوره را می‌توان عاملی مؤثر در شکل‌گیری بسیاری از تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به‌حساب آورد. براین اساس، هرگونه مطالعه و بررسی پیرامون حکومت محمدرضاشاه و چرایی فروپاشی آن، بدون توجه به این عنصر مهم و تأثیرات آن، توفیقی نصیب محقق نخواهد کرد. نفت متغیر مستقل و اصلی کل بافت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این دوره و تأثیرگذارترین عامل در روابط خارجی بوده و سهم آن در افزایش قدرت حکومت (شاه)، برنامه‌ریزی عمرانی کشور و غیره، به‌هیچ‌وجه با عوامل دیگر قابل مقایسه نیست. رانتیری‌شدن این دولت، تأثیرات اساسی‌ای بر عرصه‌های اقتصاد، سیاست و جامعه ایران برجای گذاشته بود. اما این تأثیرات، نه‌تنها مثبت نبوده‌اند، بلکه به شکل‌گیری توسعه‌نیافتگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کمک نمودند. می‌توان این‌گونه بیان کرد که تلاش شاه برای برقراری حکومت استبدادی، بدون بهره‌مندی از درآمدهای نفتی نمی‌توانست به‌طور موفقیت‌آمیزی صورت پذیرد» (ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۳۴۵؛ حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۸۵؛ عیوضی، ۱۳۸۰: ۲۴۱). اما نکته اساسی در اینجا این است که این افزایش درآمدهای نفتی و اتکای بیش از اندازه دولت به آن، در نهایت نه تنها نتوانست مانع سرنگونی آن شود، بلکه خود نیز به یکی از عوامل مؤثر در بحران مشروعیت و سقوطش تبدیل شد. به‌عبارتی، «دولت رانتیر محمدرضاشاه نتوانست از درآمدهای نفتی برای دستیابی به هدف کنترل سیاسی جامعه استفاده مؤثری به‌عمل آورده و در نهایت رانت‌های نفتی را به مشروعیت سیاسی تبدیل کند» (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۶۹).

## ۲. چهارچوب نظری

مقاله حاضر، علی‌رغم آگاهی نسبت به برخی کاستی‌های موجود در نظریه دولت رانتیر، هم‌سو با طیفی از پژوهشگران این حوزه (مهدوی، ۱۹۷۰؛ اسکاچپول، ۱۳۸۲؛ حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸؛ عیوضی، ۱۳۸۰؛ رهبری، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۹؛ شکاری، ۱۳۷۷)، معتقد است که به‌کارگیری این نظریه

می‌تواند به ما در فهم ساختار دولت محمدرضا شاه و چرایی فروپاشی آن کمک نماید. همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد، مبانی نظری دولت رانتیر، در ابتدا در مباحث اندیشمندانی چون مهدوی، بیلاوی، لوسیانی، و ... درباره ماهیت دولت‌های نفتی خاورمیانه مطرح شد. «این نظریه در چارچوب تلاش برای رفع نارسایی‌های مربوط به رویکردهای مارکسیستی و وابستگی، در تشریح علل توسعه‌نیافتگی کشورهای جهان سوم صورت گرفته است. در رویکرد مارکس، دولت ابزار سلطه طبقه مسلط قلمداد می‌شود و در رویکرد وابستگی نیز عمدتاً ائتلافی از نخبگان و طبقات حاکم که پیوندی عمیق با سرمایه‌های خارجی دارند، در تشریح ماهیت ثانوی برای دولت در نظر گرفته می‌شود. رویکرد دولت رانتیر نیز همین وابستگی را مدنظر قرار می‌دهد، اما در تشریح این وابستگی، به منابع درآمدی (رانتی) دولت توجه می‌کند» (قالیباف و دیگران، ۱۳۹۰: ۴). مطابق نظریه دولت رانتیر، تأثیر منابع رانتی بر رونق دولت و رفتار اقتصادی آن به‌اندازه‌ای است که یک نوع توجه خاص را توجیه می‌کند. به‌طور کلی این ایده که دولت‌هایی که وابسته به رانت هستند، ماهیتاً متفاوت از دولت‌های وابسته به مالیات داخلی می‌باشند، موجب طرح مفهوم دولت رانتیر شد (رهبری، ۱۳۷۹: ۷۱). نظریه پردازان دولت رانتیر، با این استدلال که روندهای سیاسی و اقتصادی دولت مالیات‌گیرنده، متفاوت از روندهای مربوط به دولت رانتیر است، تأثیرات رانت‌خواری دولت را از حیث تأثیرگذاری بر ماهیت ساختار سیاسی، و اقتدارگرا گشتن آن بررسی کرده‌اند.

در اولین گام برای تعریف دولت رانتیر، باید مفهوم رانت را شناخت. مفهوم رانت ابتدا در رویکرد اقتصاد کلاسیک مطرح شد و بعدها نئوکلاسیک‌ها نیز از دیدگاهی جدید به آن پرداختند. دیوید پیرس، رانت را این‌گونه تعریف می‌کند: پرداختی است در ازای یک عامل تولید، بیش‌تر از آنچه برای حفظ وضعیت کاربرد فعلی آن ضروری باشد. ریکاردو نیز رانت را بازدهی منع، اضافه از آنچه برای به‌کارگیری آن لازم است، می‌داند (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۵۲-۵۱). به‌طور کلی رانت به درآمدهایی گفته می‌شود که یک دولت از منابع خارجی یعنی با فروش منابع زیرزمینی و دریافت کمک‌ها از بیگانگان به‌دست می‌آورد. این درآمدها با فعالیت‌های تولیدی اقتصاد داخلی ارتباطی ندارند و در قبال فعالیت تولید اقتصادی داخلی پرداخت نمی‌شوند. نمونه بارز رانت، درآمدهای ناشی از فروش نفت، گاز، اورانیوم، آهن، مس و ... می‌باشد. البته تأکید بیشتر طراحان نظریه دولت رانتیر، معطوف به درآمدهای ناشی از فروش نفت

کشورهای خاورمیانه است (ازغندی، ۱۳۸۵: ۴۰-۳۹).

واژه دولت رانتیر در مفهوم کنونی‌اش را نخستین‌بار مهدوی به کار گرفت. وی مفهوم دولت رانتیر را بر اساس تشریح آثار و پیامدهای اقتصادی و سیاسی اتکاء دولت ایران در عصر پهلوی دوم به درآمدهای نفتی، به کار گرفت. به باور مهدوی، دولت رانتیر، دولتی است که میزان درخور توجهی از رانت را از افراد یا حکومت‌های خارجی دریافت می‌کند و این درآمدها ارتباط بسیار ناچیزی با فرایندهای تولیدی در اقتصاد داخلی این‌گونه حکومت‌ها دارد (Mahdavy, 1970: 466-467). همچنین بنا به تعریف لوسیانی و بیلایوی که همچنان در نزد اندیشمندان مورد پذیرش است، دولت رانتیر، دولتی است که ویژگی‌های زیر را دارا باشد: هر دولتی که ۴۲ درصد یا بیشتر از کل درآمد خود را از رانت خارجی حاصل از صدور یک یا چند ماده خام به دست آورد. بر این اساس، رانت منشأ خارجی دارد و به هیچ‌وجه با فرایندهای تولید داخلی ارتباطی ندارد. این دولت نه تنها انحصار دریافت رانت را داراست، بلکه هزینه کردن رانت‌ها را نیز در اختیار انحصاری خود دارد. بدین خاطر به یک مؤسسه توزیع درآمدهای حاصل از مواهب الهی یا به یکی از اصلی‌ترین نهادهای سرمایه‌گذار و اشتغال‌زا تبدیل می‌شود (ازغندی، ۱۳۸۵: ۴۰).

به‌طور کلی مطالعات گسترده و جدی درباره کشورهای وابسته به صدور منابع طبیعی به‌ویژه نفت نشان می‌دهد که وابستگی به عواید رانتی، احتمالاً آثار دوگانه‌ای بر روند توسعه‌یافتگی کشورها برجای می‌گذارد. به این معنا که ثروت منابع طبیعی هم می‌تواند برخی زمینه‌های لازم برای دستیابی به توسعه را فراهم کند و هم به شیوه‌های مختلف در مسیر شکل‌گیری توسعه و ایجاد نهادهای دموکراتیک در کشور مانع ایجاد نماید. اما با همه این‌ها، به نظر می‌رسد که اتکاء به صدور منابع طبیعی - به‌ویژه نفت - بیشتر با توسعه‌نیافتگی در این‌گونه از جوامع همراه بوده است (ر.ک: میرترابی، ۱۳۸۷ب). دولت‌های رانتیر، به‌طور کلی رفتارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌ای را به نمایش می‌گذارند که با پویایی‌ها و رفتارهای کشورهایی که درآمدهای خود را از طریق وضع مالیات بر فعالیت‌های اقتصاد داخلی تأمین می‌کنند، تفاوت دارد. در ادبیات مربوط به دولت رانتیر، این دولت معمولاً این‌گونه معرفی شده که دارای یک شیوه خاص سیاست و حکومت و همچنین نوع رابطه با جامعه است که به آن رانتیرسم گفته می‌شود. رانتیرسم در واقع به‌عنوان جزء داخلی رفتار دولت رانتیر متصور می‌شود (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۵۵).

467: (Mahdavy, 1970). این دولت‌ها تأثیرات اساسی‌ای بر عرصه سیاست، اقتصاد و اجتماع

از خود برجای می‌گذارند که در این جا به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

- دسترسی دولت رانتیر به مقادیر عظیم رانت، موجب تقویت استقلال آن از جامعه می‌شود. در این جا به دلیل این که تکنولوژی بهره‌برداری و استخراج منابع توسط شرکت‌ها و قدرت‌های خارجی تأمین می‌شود، به نیروی کار داخلی و دیدگاه‌های جامعه احتیاجی نیست. این استقلال باعث می‌شود تا دولت قدرت انحصاری کسب کرده و در اتخاذ و اجرای سیاست‌های خود مجبور به در نظر گرفتن منافع جامعه نباشد (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸: ۵۶-۵۵؛ میرترابی، ۱۳۸۷-الف: ۱۱۷-۱۱۶).

- دولت‌های رانتیر در زمینه استخراج و بازتوزیع صحیح منابع در داخل جامعه ناکارآمد هستند. این دولت‌ها کمتر از ۵۰ درصد نیازهای بودجه عمومی خود را از طریق مالیات دریافت می‌کنند. در واقع، وابستگی به درآمدهای رانتی باعث می‌شود که دولت انگیزه‌ای جدی برای تأمین یک اساس مالیاتی قوی برای خود نداشته باشد (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۶۲؛ میرترابی، ۱۳۸۷-الف: ۱۱۸).

- دولت رانتیر در مقابل عدم دریافت مالیات از جامعه به یک توافق ضمنی با مردم دست می‌یابد که عبارت از این است که مردم انتظار نداشته باشند دولتی منتخب و نماینده جامعه داشته باشند. چنین توافقی موجب تحکیم پایه‌های قدرت و سلطه هرچه بیشتر دولت بر جامعه می‌شود (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸: ۵۹ و ۸۸-۸۷).

- زمانی که دولت رانتیر کنترل بخش اعظم درآمدهای رانتی را در اختیار می‌گیرد، زمینه کنترل منابع قدرت سیاسی و اجتماعی جامعه را نیز به دست می‌آورد، که این فرایند از توزیع منابع قدرت در سطح جامعه جلوگیری کرده و امکان شکل‌گیری توسعه سیاسی به معنای مشارکت فعالانه افراد جامعه در عرصه سیاست، فراهم نمی‌شود. در مقابل، امیال و اولویت‌های شخص حاکم و یا هیئت حاکمه، بیشترین تأثیر را بر سیاست‌گذاری حکومت خواهد داشت (میرترابی، ۱۳۸۷-الف: ۱۱۷؛ Mahdavy, 1970).

- در این گونه دولت‌ها، به علت قدرت دولت، بوروکراسی دولتی برای کسب مشروعیت، ایجاد اشتغال و گسترش قدرت و حفظ سیطره خود، به رشد توأمان می‌پردازد، لذا

حجم دستگاه اداری بسیار گسترده شده و بر کلیه جامعه چنگ می‌اندازد. در واقع در این جا وظایف اصلی بوروکراسی تحت‌الشعاع مقاصد سیاسی زمامداران قرار می‌گیرد. به‌طور کلی بزرگ‌شدن اندازه بوروکراسی، بر کارآمدی آن تأثیر منفی گذاشته و مانع از عملکرد مثبت آن در راستای توسعه می‌شود (حیدری، ۱۳۹۵: ۲۲۵-۲۲۳؛ رهبری، ۱۳۸۹: ۱۹).

- دولت رانتیر مانع توسعه اقتصادی می‌باشد. این دولت، به‌علت وجود درآمدهای عظیم رانتی، نیاز ضروری به ایجاد توسعه واقعی احساس نمی‌کند، چراکه توسعه، پیش‌شرط بقای چنین دولتی نمی‌باشد. دولت رانتیر به‌دلیل بهره‌مندی از درآمدهای رانتی، هیچ ضرورتی برای کاهش وابستگی به این درآمدها و تنوع‌بخشیدن به اقتصاد کشور احساس نمی‌کند. در این دولت‌ها، به‌طور کلی اقتصاد تابع مداخله قابل‌ملاحظه حکومت است و بخش خصوصی ضعیف می‌باشد (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۶۵-۱۶۳؛ میرترابی، ۱۳۸۷-ب: ۳۶).

- دولت‌های رانتیر باعث ترویج روحیه رانتی و گسترش فساد در جامعه می‌شوند. در این سیستم، استعدادهای جامعه به‌جای نوآوری، تلاش و خلاقیت، به‌سوی کسب درآمدهای آسان و بادآورده سیر می‌کند و موفقیت در گرو قرار گرفتن در ساختار بوروکراتیک و رابطه با صاحبان رانت خواهد بود (رهبری، ۱۳۸۹: ۲۳۶؛ عیوضی، ۱۳۸۲: ۸۲ و ۸۳).

- در دولت‌های رانتیر، به‌علت توان مالی دولت، مدیریت فرهنگی، تمام اجزاء فرهنگی جامعه را شامل شده و نوعی توتالیتریسم فرهنگی ایجاد می‌شود، به‌گونه‌ای که هیچ‌یک از عناصر و نیروهای فرهنگی، توان ایستادگی در مقابل دولت را ندارند؛ دولت بر کلیه مسائل فرهنگی اشراف دارد و دست به تولید و اشاعه فرهنگی خاص می‌زند (رهبری، ۱۳۸۹: ۲۳۷-۲۳۸).

اما نکته اساسی در این جا این است که این امکان وجود دارد که دولت‌های رانتیر به‌دلیل عملکرد نامناسب در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دچار چالش و بحران شوند. بنابراین همواره با خطر بروز اعتراضات مردمی و انقلاب مواجه‌اند (رهبری، ۱۳۸۹: ۲۳۸-۲۳۹). به‌طور کلی طولانی‌شدن روند اقتدارگرایی و استقلال دولت از جامعه، موجب بی‌اعتمادی



جامعه نسبت به نظام سیاسی شده و می‌تواند ثبات و بقای آن را با چالش جدی مواجه کند. ثبات سیاسی در دولت‌های رانتیر گذشته از به‌کارگیری سیاست‌های اقتدارگرایانه، به استمرار درآمدهای رانتی و هزینه‌هایی که حکومت در حوزه‌های مختلف برای ارائه انواع خدمات متقبل می‌شوند نیز وابسته است. براین اساس، تا زمانی که دولت رانتیر قادر باشد با بهره‌گیری از درآمدهای رانتی، خدمات رفاهی به بخش‌های مختلف جامعه ارائه نماید، ثبات هر چند ظاهری خود را حفظ خواهد کرد، اما وقتی که به هر دلیلی در ارائه چنین خدماتی اختلال به‌وجود بیاید و همچنین حکومت پس از سال‌ها اقتدارگرایی، تن به اصلاحات سیاسی و اجتماعی بدهد، با بحران مشروعیت و بی‌ثباتی مواجه خواهد شد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۴۵؛ میرترابی، ۱۳۷۸-ب: ۲۲؛ Mahdavy, 1970). در واقع حاکمان این‌گونه جوامع به این مسئله توجه ندارند که هنگامی که یک حکومت اقتدارگرا و فاقد پشتیبانی واقعی جامعه، درصدد نرزش برآید و از وجه سرکوب‌گری خویش بکاهد، نتیجه آن می‌تواند معکوس خواست آن‌ها و به ضرر حکومت بوده و به سرنگونی آن منتهی گردد (گلدستون، ۱۳۸۷: ۳۱).

### ۳. شکل‌گیری دولت رانتیر در عصر پهلوی دوم

#### ۳-۱. ویژگی‌های ساختار حکومت محمدرضاشاه

قبل از بررسی چگونگی شکل‌گیری دولت رانتیر در عصر پهلوی دوم، لازم است که با ویژگی‌های ساختار حکومت در این دوره آشنا شد. اما در ابتدای بررسی حکومت محمدرضاشاه، می‌بایست به دو نکته اساسی توجه داشت: اول این‌که این نظام سیاسی وارث نظام سیاسی‌ای بوده است که در طول ۲۵۰۰ سال پیش از خود همواره به شکل استبدادی اداره می‌شده است. «در نظام استبدادی ایران، رئیس دولت با عنوان شاهنشاه، اختیارات کامل را در دست داشت و حکومتش ناشی از اراده و مشیت الهی شمرده می‌شد و همچنین از حاکمیت قانون نیز خبری نبوده است» (رهبری، ۱۳۸۴: ۶۰-۶۲؛ کاتوزیان، ۱۳۸۲). دوم این‌که، قدرت سیاسی محمدرضاشاه را در طی تمامی دوران حکمرانی‌اش نمی‌توان به‌صورت استبدادی و مطلق دانست، بلکه دوره حکمرانی مطلق وی را می‌بایست از سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در نظر گرفت (ر.ک: بشیریه، ۱۳۸۴ و ۱۳۹۳؛ رهبری، ۱۳۸۹).

محمدرضاشاه در مقطع زمانی دوازده ساله پس از سقوط پدرش رضاشاه، به‌دلیل جوان و کم-

تجربه‌بودن و نیز برای حفظ موقعیت لرزان خویش و کنترل دستگاه دولتی، با سایر شخصیت‌ها، گروه‌ها و طبقات اجتماعی رقابت می‌کرد و سعی داشت موقعیت خود را از طریق جلب برخی حمایت‌های خارجی و داخلی حفظ و تحکیم نماید. در این دوره، «دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و مردم، قطب‌هایی بودند که قدرت میان آن‌ها دست‌به‌دست می‌شد» (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۲۰۸). اما کنار زدن مصدق با حمایت عوامل خارجی و داخلی در نتیجه کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، این امکان را به شاه داد تا دست به ایجاد یک حکومت استبدادی بزند، به طوری که در مدت زمان محدود ده سال توانست به قدرت بی‌چون‌وچرایی در ایران دست یابد و آن را بر دیگر گروه‌های درونی حکومت، سیاستمداران، ارتش و... تحمیل نماید (ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۲۰۵؛ علم و دیگران، ۱۳۹۴: ۴۱-۴۴؛ هلیدی، ۱۳۵۸: ۶۴).

به‌طور کلی در مورد شکل حکومت محمدرضاشاه از فردای کودتای ۲۸ مرداد می‌توان گفت، این حکومت از نظر رسمی و قانونی، سلطنت مشروطه بود و بر طبق قانون اساسی مشروطه به پادشاه قدرت اجرایی چندانی داده نشده بود، اما در فراسوی چهره قانونی رژیم، قدرت فراقانونی و پنهانی وجود داشت که بر اساس آن، شاه به بازیگر اصلی عرصه سیاست و اجتماع در ایران تبدیل شده بود (ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۲۳۲؛ ملک‌محمدی، ۱۳۸۱: ۲۰۸-۲۱۰). ویژگی برجسته نظام سیاسی در این دوران را می‌توان تمرکز قدرت سیاسی در نزد شاه دانست. منظور از تمرکز و انباشت قدرت، افزایش کنترل متمرکز بر منابع مختلف قدرت، یعنی ابزارهای اجبار و سرکوب، منابع اقتصادی و اجتماعی، اطلاعات و ارتباطات و سازمان‌های توزیع منابع مختلف است (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۷ و ۳۹). نیروهای نظامی و امنیتی، بوروکراسی، احزاب دربار، درآمدهای نفتی و ایدئولوژی شاهنشاهی، مهم‌ترین ابزارهای اعمال و تحکیم قدرت محمدرضاشاه به حساب می‌آیند. در کنار این‌ها، می‌بایست به نقش حمایت‌های آمریکا نیز در تحکیم قدرت شاه توجه داشت.

ساختار سیاسی در دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد را می‌توان همانند منظومه‌ای دانست که هسته مرکزی آن را شخص شاه تشکیل می‌داد و خاندان سلطنتی، نخبگان درباری، دیوانیان، نمایندگان مجلس و... به‌دور مدار سلطنت می‌چرخیدند (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۳؛ بیل، ۱۳۸۷: ۶۵). محمدرضاشاه نظام حکومتی‌ای به‌وجود آورده بود که به او این اجازه را می‌داد که هم سلطنت کند و هم حکومت و هم بر اریکه قدرت بماند. در این سیستم، سیاست و حکومت از هم تفکیک‌ناپذیر

بودند و سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه در وجود شاه متمرکز بودند (Graham, 1980). این ساخت قدرت، به صورت عمودی و از بالا به پایین بوده و تمامی تصمیم‌گیری‌ها تحت سلطه حکومت مرکزی و شخص شاه قرار داشته است. به طور کلی این خصیصه اقتدارگرایی قدرت شاه، ملازمان دربار و نخبگان سیاسی را در تبعیت از اوامر و دستورات او مجاب می‌کرد (زونیس، ۱۳۸۷) و به شیوع و گسترش تملق و چاپلوسی در نزد آنان دامن می‌زد. در مجموع، محمدرضا شاه از فردای کودتای ۲۸ مرداد توانست بر بخش‌های مختلف دولت تسلط یابد و با این تثبیت قدرت، تبدیل به قدرتمندترین بازیگر عرصه سیاست و اجتماع در ایران شود و از این رو ساخت قدرت را به سمت شخصی شدن پیش برد. از نگاه این مقاله، درآمدهای سرشار نفتی، نقش تعیین‌کننده‌ای در تحکیم قدرت استبدادی شاه داشته است.

### ۲-۳. ظهور دولت رانتیر در دوره محمدرضا شاه

نکته مهمی که قبل از ورود به بحث می‌بایست به آن توجه داشت این است که «در طول تاریخ، نظام‌های سیاسی حاکم بر جامعه ایران، در اشکال گوناگون دارای درآمدها و عواید مستقل بوده‌اند. در توضیح آن می‌توان گفت که تا قبل از انقلاب مشروطه، نظام‌های سیاسی (حاکمان سیاسی کشور) بر عامل مهم تولید یعنی آب مالکیت داشته‌اند. این عامل تولید در مقایسه با سایر عوامل تولید در اکثر نقاط ایران کمیاب بوده است. در همان حال این حاکمان صاحب زمین‌های زیادی نیز بوده‌اند» (رجایی، ۱۳۷۳: ۱۷۴) و آن‌ها را اغلب به مقطعان و تیول‌داران واگذار کرده یا اجاره می‌دادند و در مقابل، تیول‌داران وظیفه گردآوری مالیات و انتقال آن به حکومت و نیز انجام برخی خدمات نظامی را برعهده داشتند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۵۲). البته این تنها پایه و منبع اقتصادی حکومت در ایران قبل از مشروطه نبود، بلکه یکی دیگر از منابع درآمد و تأمین مالی و قدرت اقتصادی دولت، تجارت از راه دور بود که باعث گسترش و رونق بازار، صنایع دستی و کارگاه‌های کوچک شهری می‌شد و همه این‌ها مستقیم یا غیرمستقیم تحت سلطه حکومت استبدادی بودند (گودرزی، ۱۳۸۹: ۸۶-۸۴). پس از انقلاب مشروطه تحولی رخ داد که تأثیر اساسی‌ای بر زندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه ایران داشته است و آن کشف نفت بود که عملاً دولت را از برآیند نیروهای در جامعه، به حکومتی خودسر و در دوره پهلوی دوم به دولتی رانتی تبدیل کرد (رجایی، ۱۳۷۳: ۱۷۴؛ موثقی، ۱۳۸۵: ۲۴۶).

به‌طور کلی مهدوی را می‌توان نخستین کسی دانست که نظریه دولت رانتیر را برای بررسی ماهیت دولت محمدرضاشاه به کار برد. وی معتقد است، با افزایش بی‌سابقه قیمت نفت در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، دولت پهلوی دوم به یک دولت رانتیر تمام‌عیار تبدیل گشت. به باور مهدوی، با توجه به این که در اوایل دهه ۱۳۴۰ درآمدهای نفتی چیزی در حدود ۴۲ درصد از کل درآمد کل دولت را تشکیل می‌داد، از این دوره به بعد دولت محمدرضاشاه را باید یک دولت رانتیر نامید (Mahdavy, 1970). اسکاچپول نیز این دولت را یک دولت رانتیر غرق در دلارهای نفتی می‌داند که با روند اقتصاد سرمایه‌داری جهانی سخت پیوند خورده بود (اسکاچپول، ۱۳۸۲). به باور حاجی‌یوسفی، کشور ایران در فاصله سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۹ به دلیل تبدیل شدن درآمدهای نفتی به بزرگ‌ترین بخش درآمدهای حکومتی، به یک دولت رانتیر مبدل گشت (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۳۷-۱۳۶). بشیریه، دولت مذکور را از اوایل دهه ۱۳۴۰ به بعد، دولتی رانتی معرفی می‌کند که ارتباط چندانی با فرایندهای داخلی تولید نداشته است (بشیریه، ۱۳۸۴: ۹۱-۹۲). کاتوزیان نیز این دولت را «استبداد نفتی» می‌نامد که در آن، رشد درآمدهای نفتی تقریباً هیچ ارتباطی با ابزار تولید بومی نداشته است (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۲۸۹-۲۹۱). به اعتقاد بروجردی، اتکای روزافزون دولت محمدرضاشاه به درآمد نفت، ایران را به یک نمونه روشن از «دولت اجاره‌گیر [رانتیر]» تبدیل کرد (بروجردی، ۱۳۸۷: ۵۵-۴۷). سیاوشی بر این باور است که در دوره محمدرضاشاه، درآمدهای نفتی که اساساً شکل رانت را به خود گرفته بود و آن را خارجی‌ها در مقابل استخراج نفت به دولت می‌پرداختند، منجر به ظهور دولت رانتی شد (سیاوشی، ۱۳۸۶: ۲۸-۲۷ و ۵۱-۵۰).

روی هم‌رفته مطالعات و بررسی‌های پژوهشگران نام‌برده در مورد ماهیت دولت محمدرضاشاه، به این نتیجه ختم می‌شود که نقش نفت به‌عنوان منبع اصلی درآمد دولت را می‌بایست از سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد در نظر گرفت. بنابراین با توجه به تعریفی که در این مقاله از دولت رانتیر ارائه شد و آن‌چه که در بالا آمد، دولت پهلوی دوم را می‌توان از اواخر دهه ۱۳۳۰ یک دولت رانتیر دانست؛ چرا که در این مقطع، درآمدهای نفتی، تبدیل به بزرگترین بخش درآمدهای حکومت شده بود.

در کشور ایران از زمان پیدایش و تولید نفت تا زمان ملی شدن آن، تولید این ماده به‌جز در دوره سه‌ساله بعد از جنگ جهانی دوم، روندی صعودی داشت. پس از اعلام ملی شدن صنعت نفت این

میزان سیر نزولی را طی کرد، اما درآمدهای حاصل از فروش نفت پس از ملی شدن و گذار از دوره بحران‌های ناشی از آن، رشد قابل توجهی را نشان می‌دهد (ملک‌محمدی، ۱۳۸۱: ۵۹).

به‌طور کلی حکایت نفت در ایران از سال ۱۹۰۱ و هنگام اعطای یک امتیاز پارسود نفتی به نام ویلیام ناکس داریسی آغاز شد. سرمایه‌گذاری حساب‌شده داریسی بر طمع و ناآگاهی شاهان قاجار هنگام کشف نفت در ۱۹۰۸ به‌خوبی نتیجه گرفت. وی در ۱۹۰۹ شرکت نفتی ایران-انگلیس را تأسیس کرد. بعد از این، انگلیسی‌ها صنعت نفت ایران را برای چندین دهه در اختیار خود داشتند، تا این‌که مصدق در اواخر دهه ۱۳۲۰ علیه این وضعیت قیام کرد. کشورهای غربی که از این اقدام مصدق به خشم آمده بودند، نفت ایران را تحریم کردند و روابط دیپلماتیک ایران و انگلیس نیز دستخوش بحران شد. پس از سرنگونی مصدق، قراردادی از سوی دولت زاهدی با یک کنسرسیوم نفتی که شامل کمپانی‌های انگلیسی، آمریکایی، فرانسوی و هلندی می‌شد به امضاء رسید. این قرارداد از جهاتی موجب غیرملی شدن نفت ایران شد، اما به‌رغم این، تلاش بی‌شائبه شاه برای کسب درآمدهای نفتی بالاتر ادامه یافت (میلانی، ۱۳۸۵: ۱۸۲-۱۸۰)، تا این‌که به افزایش سریع درآمدهای نفتی ایران انجامید و این درآمدها بعد از سال ۱۳۳۴ به منبع اصلی درآمد برای تأمین هزینه‌های دولتی تبدیل شد. درآمدهای نفتی، از نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ بیش از ۴۰ درصد درآمدهای دولتی را تشکیل می‌داد (حاجی‌یوسفی، ۱۳۷۸: ۱۳۷-۱۳۶).

در کل، عمده‌ترین منابع کسب درآمد دولت محمدرضا شاه عبارت بودند از: درآمدهای حاصل از فروش نفت، درآمدهای مالیاتی، و درآمدهای حاصل از انحصارات و مالکیت. اما بالارفتن قیمت نفت و افزایش درآمدهای نفتی، به‌مرور باعث عدم توجه رژیم به سایر منابع تحصیل درآمد شد و این عنصر، نقش اصلی را در اقتصاد کشور ایفا کرد (رزاقی، ۱۳۷۱: ۱۲۷؛ عباسی، ۱۳۸۳: ۱۹۰).

در ده سال اول سلطنت محمدرضا شاه، میزان درآمد دولت از فروش نفت از حدود ۱۵ میلیون دلار به ۴۵ میلیون دلار در سال ۱۳۳۰ و به ۱ میلیارد و ۸۷۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۰ رسید. اوج درآمد دولت از فروش نفت از سال ۱۳۵۲ به بعد آغاز شد. در این سال درآمد نفت به ۵ میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلار و در سال بعد به بیش از ۱۸ میلیارد دلار افزایش یافت و به‌رغم کاهش تولید روزانه در سال ۱۳۵۶ میزان درآمد به مرز ۲۰/۷ میلیارد رسید (ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۳۴۶).

به‌طور کلی سهم درآمدهای نفتی نسبت به کل درآمدهای دولتی از ۱۱ درصد در سال ۱۳۳۳ به

حدود ۸۶ درصد در سال ۱۳۵۳ افزایش یافت و به‌طور میانگین، بیش از ۵۰ درصد درآمدهای دولت را تشکیل می‌داد. همچنین در دوره ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲، درآمدهای نفتی بین ۶۰ و ۷۹ درصد از مبادلات خارجی دولت را دربر می‌گرفت. درعین حال، سهم نسبی مالیات‌های داخلی نسبت به کل درآمدهای دولت بسیار پایین بود، چراکه دولت نیازی به افزایش مالیات نمی‌دید. در واقع با افزایش درآمدهای نفتی، روزبه‌روز از اتکای دولت به درآمدهای مالیاتی کاسته شده بود. سهم درآمدهای مالیاتی نسبت به کل درآمد دولت به ۱۱ درصد در سال ۱۳۵۵ کاهش یافت، درحالی‌که قبل از این در سال ۱۳۴۹، ۴۱ درصد را تشکیل می‌داد. اما دولت به‌علت وقوع بحران اقتصادی سال ۱۳۵۵، دوباره سیاست اخذ مالیات را به‌مرحله اجراء گذاشت که در نتیجه آن، سهم مالیات در سال ۱۳۵۷ به حدود ۲۹ درصد رسید (بشیری، ۱۳۹۳: ۶۵؛ حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۷۴؛ رزاقی، ۱۳۷۱: ۱۲۷؛ عباسی، ۱۳۸۳: ۱۹۰). همچنین درآمدهای حاصل از مالکیت و انحصار دولت که شامل درآمد دریافتی از مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت و سود سهام شرکت‌های دولتی، اجاره ساختمان‌های دولتی و سایر درآمدهای مربوط به انحصار مالکیت دولت می‌شد، تحت تأثیر افزایش درآمدهای نفتی روزبه‌روز سهم کمتری از منابع مالی را تشکیل می‌داد. میزان این درآمد از ۱۷ درصد (۷/۳ میلیارد ریال) در سال ۱۳۴۲ به ۱/۷ درصد (۴۰/۵ میلیارد ریال) نسبت به کل درآمد در سال ۱۳۵۶ کاهش یافت. این امر نشان‌دهنده آن است که میل دولت به گسترش شرکت‌ها، نه برای استفاده از منابع مالی آن‌ها، بلکه برای اعمال اقتدار و نظارت کامل بر تمام جنبه‌های اقتصادی کشور بوده است (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۷۴؛ رزاقی، ۱۳۷۱: ۱۲۷؛ عباسی، ۱۳۸۳: ۱۹۱-۱۹۰). جدول‌های شماره ۱ و ۲ موارد فوق را نشان می‌دهند:

جدول شماره (۱) - درآمدهای دولت ایران (میلیارد ریال)

سال	۱۹۷۱	۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۹۷۸
نفت و گاز	۱۷۱	۱۷۸	۳۱۱	۱۲۰۵	۱۲۴۹	۱۳۲۹	۱۵۹۰	۱۰۱۳
مالیات	۸۳	۱۰۳	۱۳۲	۱۵۸	۲۷۳	۳۴۷	۴۴۹	۴۷۱
دیگر منابع	۷۹	۱۵۰	۱۴۸	۱۶۹	۲۸۹	۲۸۲	۵۱۳	۸۵۹
کل	۳۳۳	۴۳۱	۶۹۱	۱۵۳۲	۱۸۰۸	۱۹۵۸	۲۵۵۲	۲۳۴۳

جدول شماره (۲) - منابع عمده‌ی درآمدهای دولت (درصد درآمد کل)

سال	۱۹۵۴	۱۹۶۰	۱۹۶۵	۱۹۷۰	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۸	توصیف
کل درآمد	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	
نفت	۱۱	۴۲	۵۴	۴۹	۸۶	۷۸	۷۶	۶۳	
مالیات	۴۰	۳۳	۳۳	۴۱	۱۱	۱۷	۱۹	۲۹	
مستقیم	۵	۸	۱۰	۱۵	۵	۹/۵	۱۰	۱۷	
غیر مستقیم	۳۵	۲۵	۲۳	۲۶	۶	۷/۵	۹	۱۲	
خدمات دولتی	۴۹	۲۵	۱۳	۱۰	۳	۵	۵	۸	

منبع: (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۷۳)

سهم نفت در تولید ناخالص ملی نیز در دهه ۱۳۵۰ به سرعت افزایش یافت. در این دهه، تولید ناخالص ملی ایران از بخش‌های کشاورزی، نفت، صنعت و معدن و خدمات بود. افزایش درآمدهای نفتی موجب گردید تا سهم نفت در میان سایر بخش‌ها بالا رود و از حدود ۱۳/۶۶ درصد از تولید ناخالص ملی در سال ۱۳۳۶، به ۴۷ درصد در سال ۱۳۵۳ برسد. این رقم در سال ۱۳۵۶ با تمهیدات اندیشیده‌شده در مورد کاهش صادرات نفت، به حدود ۳۲ درصد رسید (ملک محمدی، ۱۳۸۱: ۶۳).

همچنین نکته اساسی‌ای که در اینجا می‌بایست به آن اشاره داشت این است که درباره عوامل مؤثر در تسریع جریان فروش نفت و افزایش درآمدهای نفتی در دوره مورد بحث، می‌توان علاوه بر بالا رفتن بازار تقاضا برای نفت ایران و منطقه خاورمیانه در دنیا، تشکیل سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک)، و ...، به وقوع جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ اشاره کرد که در آن، اعراب نفت خود را به‌روی آمریکا، فرانسه، انگلیس، هلند و چند کشور دیگر بستند و این موضوع باعث شد که صادرات نفت ایران به بالای ۱۰ میلیون بشکه در روز برسد. شاه در این تحریم نفتی شرکت نکرد و رسماً اعلام نمود که نفت سلاح سیاسی نیست. وی از این جریان خیلی خرسند بود، به‌طوری‌که علناً اظهار می‌داشت که فرصت طلایی برای ایران پیش آمده تا

این نفت‌ها را بفروشد و با درآمدهای حاصل از آن، زیربنای اقتصاد کشور را تقویت کند. با این خط‌مشی، شاه از سویی حمایت بیشتری از پشتیبانان غربی خود به دست می‌آورد و از سوی دیگر با جبران کاهش صادرات نفت اعراب، سهم بیشتری از پشتیبانان غربی خود به دست می‌آورد (امینی، ۱۳۸۶: ۳۰۴-۳۰۳؛ حشمت‌زاده، ۱۳۸۸: ۸۵). با توجه به این وضعیت بود که درآمدهای نفتی ایران از سال ۱۳۵۲ تا پیش از ۱۳۵۶ افزایش قابل توجهی پیدا کرد. روی هم رفته با توجه به آنچه بیان شد، دولت محمدرضا شاه را از اواخر دهه ۱۳۳۰ می‌توان دولتی رانتیر دانست. مقایسه درآمدهای مالیاتی با درآمدهای نفتی، این مسئله را به خوبی نشان می‌دهد. به طور کلی «سرازیر شدن میلیاردها دلار نفتی به واسطه ایجاد یک منبع درآمد مستقل، شالوده استقلال این دولت را از جامعه تشکیل می‌داد. به طوری که درآمدهای نفتی، دولت را نسبت به استخراج منابع ضروری از اقتصاد داخلی از طریق مالیات‌های بالا بی‌نیاز می‌ساخت» (بشیریه، ۱۳۹۳: ۶۵).

#### ۴- تأثیر دولت رانتیر بر اقتصاد، سیاست و جامعه عصر پهلوی دوم

دولت محمدرضا شاه از اوایل دهه ۱۳۴۰ و در نتیجه افزایش درآمدهای نفتی، از یک شیوه خاص سیاست و حکومت و نیز نوع رابطه با جامعه برخوردار گشته بود. به این صورت که ما «شاهد تمرکز روزافزون سیاست‌گذاری حکومت در بخش‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، [بدون توجه به نظرات و خواسته‌های جامعه] هستیم» (از غندی، ۱۳۸۵: ۴۴)، که این مسئله به طور کلی پیامدهای منفی و ناخوشایندی برای این بخش‌ها دربر داشته است. در این قسمت برخی از مهم‌ترین تأثیرات این دولت بر اقتصاد، سیاست و جامعه در ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد.

##### ۴-۱. افزایش قدرت و اختیارات دولت در عرصه اقتصاد

افزایش درآمدهای نفتی به افزایش نقش اقتصادی دولت انجامید، به طوری که دولت توانست نقش مهم و غالب را در اقتصاد کشور ایفا کند. در واقع، مهم‌ترین ویژگی اقتصاد ایران در این دوران، قدرت بیش‌ازحد دولت بوده است. این قدرت موجب مداخله دولت در کار فعالان اقتصادی شد و کنترل شدیدی را بر اقتصاد کشور حاکم نمود. به طور کلی در نتیجه افزایش نقش



اقتصادی دولت، میزان سرمایه‌گذاری دولتی در برابر سرمایه‌گذاری خصوصی سبقت گرفت. از آن پس دولت در همه زمینه‌های اقتصاد ملی نقش محسوس و مؤثری پیدا کرد (بشیری، ۱۳۸۴: ۱۱۹؛ رهبری، ۱۳۸۹: ۲۴۱). تأثیر ملاحظات سیاسی و رؤیاهای بلندپروازانه شاه بر فرایند سیاست‌گذاری اقتصادی، منجر به اتخاذ تصمیماتی می‌شد که اقتصاد کشور ظرفیت ورود به آن را نداشت و در مقابل، شاه آن‌چنان بر همه امور مسلط بود که امکان کمترین برخورد انتقادی با سیاست‌های اقتصادی دولت وجود نداشت (عباسی، ۱۳۸۳: ۱۸۹-۱۸۸).

دولت محمدرضا شاه به‌طور کلی بعد از افزایش درآمدهای نفتی، از سه راه عمده بر اقتصاد کشور تسلط یافت: ۱. مبلغ بزرگی از درآمدهای خود را مستقیماً به‌صورت سرمایه‌گذاری بخش دولتی وارد اقتصاد کرد. این سرمایه‌گذاری‌ها در بخش‌های بسیار حساس و پویای اقتصاد تمرکز یافت و حکومت کنترل گسترده‌ای بر آن‌ها اعمال می‌کرد؛ ۲. حکومت سرمایه‌های کلانی را در اختیار بانک‌های تخصصی توسعه قرار داده بود و در نتیجه می‌توانست این بانک‌ها را کنترل کند؛ ۳. حکومت سطوح مصرف دولتی بسیار بالایی به‌وجود آورده بود و در نتیجه توان خود را در کاربرد سیاست مالی برای کنترل اقتصاد افزایش داد. همچنین فعالیت‌های گسترده بازرگانی خاندان سلطنتی و ساختارهای تنظیم‌کننده گوناگون رسمی و غیررسمی، ابزارهای بیشتری را برای کنترل بر اقتصاد به دست حکومت می‌دادند (Graham, 1980 : 25-58).

به‌طور کلی در این دوره به‌جای توسعه بخش خصوصی، این دولت است که هر لحظه قدرت بیشتری کسب می‌کند و درآمدهای کلان خود را برای کنترل حساس‌ترین و پویاترین قسمت‌های بخش صنعت، معدن و اقتصاد از راه سرمایه‌گذاری دولتی به کار می‌برد و سرمایه‌گذاری خصوصی را عمدتاً در بخش‌های ساختمانی و خدماتی و در قسمت‌های دارای پویایی کمتر بخش صنعت و معدن متمرکز می‌کرد. دولت با داشتن کنترل مستقیم و غیرمستقیم بر حیاتی‌ترین بخش‌های اقتصاد، می‌توانست سیاست‌های اقتصادی را به‌صورتی مستقل از بورژوازی ایران به اجرا در آورد و به‌این‌ترتیب، شدیداً از توان بورژوازی برای اعمال نفوذ بر حکومت بکاهد. کنترل دولت بر منابع پیشگام کشور، زیربنای اقتصادی آن و نیز بر بانک‌های توسعه، بورژوازی را به‌شدت به دولت متکی می‌ساخت و در نتیجه بورژوازی بیشتر تضعیف می‌شد. در مقابل، دولت برای بورژوازی نوظهور و سرمایه‌داری تجاری و غیرصنعتی تعیین تکلیف می‌کرد و از این‌رو خود به‌عنوان عاملی ضد توسعه عمل می‌نمود (رهبری، ۱۳۷۹: ۲۰۷-۲۰۶؛ دهشیار، ۱۳۸۶:

در برابر تضعیف بورژوازی مستقل، دولت شروع به تشویق و تقویت بورژوازی وابسته صنعتی نمود. این بورژوازی بعد از دربار و سرمایه‌داران خارجی، مهم‌ترین منابع اقتصادی کشور را در اختیار داشت و تنها گروهی بود که سود سرشاری از سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی و صنعتی کردن کشور به دست می‌آورد. بورژوازی صنعتی از حمایت‌ها و پشتیبانی‌های بی‌دریغ حکومت برخوردار بود که شامل اعطای وام، رفع موانع گمرکی، صدور مجوزها و پروانه‌های ساخت و حمایت‌های سیاسی می‌شد (حشمت‌زاده و نوذری، ۱۳۹۱: ۶۸-۶۷).

همچنین در مورد وضعیت انباشت سرمایه به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های مؤثر در امر توسعه اقتصادی می‌توان گفت، انباشت سرمایه ناشی از درآمدهای نفتی در این دوران، تنها موجب انباشت سرمایه گروهی خاص از سرمایه‌داران و مقامات اداری و نظامی شده بود. اقدامات مالی دولت یک‌طرفه و عمدتاً به صورت تبدیل نفت استخراجی به درآمدهای گزاف برای گروهی خاص بود. عدم وصول مالیات مستقیم از صاحبان درآمد و ثروت، معافیت پرداخت مالیات و امکان‌پذیر کردن فرار مالیاتی برای آنان و در نهایت انباشت سریع و بی‌زحمت سرمایه برای قشری اندک از جمعیت، به‌طور کلی از فراهم کردن شرایط لازم برای توسعه اقتصادی کشور جلوگیری به عمل آورد (رهبری، ۱۳۷۹: ۲۱۲-۲۱۱).

مسئله بعدی، رشد شتابان و بی‌رویه بخش خدمات در مقابل صنعت و کشاورزی است که در شکل‌نگرفتن توسعه اقتصادی نقش داشت. در فاصله سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۶، بخش خدمات رشد سریعی داشت و سهم آن به حدود ۴۲ درصد از تولید ناخالص داخلی رسید که با توجه به سهم اندک صنعت و کشاورزی، بیان‌گر غیرتولیدی شدن اقتصاد و اتکای بیشتر آن به فعالیت‌های غیرمؤثر در توسعه کشور می‌باشد (رهبری، ۱۳۷۹: ۲۱۶-۲۱۲). در واقع نفت نه تنها نظام سنتی اقتصاد ایران را که مبتنی بر کشاورزی و منطق با ساخت عمومی کشور بود، از بین برد، بلکه در جایگزینی نظام اقتصادی مدرن و توسعه‌گرا ناتوان جلوه کرد. علاوه بر این، اقتصاد نفتی بستر واردات بی‌رویه کالاها را نیز فراهم ساخته بود. این شرایط به‌طور کلی موجب افزایش شکاف میان شهر و روستا، کاهش تولید مواد غذایی و رشد مهاجرت روستائیان به شهرها شد (کاتوزیان، ۱۳۸۲).

همچنین اگر از جمله نتایج توسعه اقتصادی را کاهش فقر نسبی و حذف فقر مطلق در نظر بگیریم،

در دوره محمدرضا شاه، نه تنها سیاست‌ها و درآمدهای هنگفت نفتی به حذف فقر مطلق نینجامید، بلکه فقر نسبی نیز تاحدودی گسترش یافته (رهبری، ۱۳۷۹: ۲۱۹-۲۱۶) و بخش عمده‌ای از جمعیت را در شرایط فقر و نابرابری قرار داده بود.

اما نکته‌ای که می‌بایست در این‌جا به آن اشاره داشت این است که در این دوران ما شاهد شکل‌گیری نوعی توسعه هستیم که می‌توان آن را توسعه وابسته نامید. به‌طور کلی یکی از تأثیرات مخرب نفت بر ماهیت دولت پهلوی دوم این بود که آن را تبدیل به دولتی ضد توسعه نموده بود. این دولت فاقد بینش توسعه، نهادهای توسعه و اراده توسعه به‌معنای واقعی کلمه بود. سلطه تفکر و روحیه رانتی بر این دولت، مانع استفاده بهینه از منابع سرشاری گردید که از نفت حاصل شده بود (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۵۲؛ عباسی، ۱۳۸۳: ۱۵۱). با توجه به تجارب تاریخی و آمارهای موجود می‌توان گفت که هدف اصلی شاه از اجرای سیاست صنعتی کردن کشور با اتکای درآمدهای نفتی، توسعه سرمایه‌داری وابسته و گسترش هرچه بیشتر آن در ایران بوده است. تعقیب سیاست صنعتی کردن کشور و افزایش سرمایه‌گذاری در صنایع، در چارچوب استراتژی توسعه مورد نظر نظام بین‌الملل و بازیگران اصلی آن انجام می‌پذیرفت و در نتیجه موجب می‌شد بازارهای خارجی متعلق به انحصارات بین‌المللی شود و با جذب تولید صنایع خارجی، قدرت سرمایه‌گذاری ملی را کاهش می‌داد (ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۳۴۹-۳۴۸؛ فوران، ۱۳۸۳).

بنابراین می‌توان گفت آن‌چه به‌عنوان جهش اقتصادی بزرگ از سوی رژیم تبلیغ می‌گشت، تنها رشد اقتصادی مبهم بود، نه توسعه اقتصادی (رهبری، ۱۳۷۹: ۲۳۰). در واقع به‌دلیل این که دولت در فرایند صنعتی کردن کشور، ملاحظات سیاسی را بر ملاحظات اقتصادی ترجیح می‌داد، علاقه و تمایل برای توسعه اقتصادی معقول و کارا از بین رفت (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۹۲). به‌طور کلی با توجه به افزایش درآمدهای نفتی، سرعت نوسازی در ایران عجولانه‌تر و بلندپروازانه‌تر شده بود. به‌جای این که نوسازی شتابان بر پایه زیرساخت‌های جدید طرح‌ریزی شود، بر ساختاری قدیمی بنا شده بود که به‌دلیل ضعف ساختار قدیمی، کم‌کم تنگناها شروع به خودنمایی کرد و در نتیجه باعث ایجاد تعارضات ساختاری و آشفتگی اجتماعی شد (برخورداری و صدرا، ۱۳۹۴: ۲۸). به‌عبارتی، سیاست‌های دولت در زمینه توسعه، نشان‌گر آن است که خواسته‌های جامعه در آن‌ها لحاظ نشده بود و تنها ملاحظات سیاسی اولویت داشته است.

در اینجا به‌عنوان یک نمونه روشن، می‌توان به سیاست «انقلاب سفید» شاه در سال ۱۳۴۲ اشاره

کرد. «این برنامه شامل ۶ اصل بود: اصلاحات ارضی، ملی‌کردن جنگل‌ها، اصلاح قانون انتخابات، عرضه انحصارات دولتی به مردم، سهم‌شدن کارگران در سود کارخانه‌ها، ایجاد سپاه دانش. این برنامه در بهمن سال ۱۳۴۲ مورد تصویب قرار گرفت. در طی ۱۵ سال بعد چند اصل دیگر هم به اصول فوق افزوده شد» (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۲۷۱). اما در واقع هدف از تدوین این برنامه عبارت بودند از: فرمان‌برداری از سیاست‌های پیشنهادی آمریکا به‌منظور جلوگیری از نفوذ کمونیسم در ایران؛ ایجاد مشروعیت ضروری برای تحکیم و گسترش دیکتاتوری شاه؛ کسب حمایت اجتماعی جدید برای دربار؛ سرکوب گروه‌های قدرت قدیم به‌ویژه زمین‌داران؛ کنترل دولت بر منابع غیراجبارآمیز قدرت؛ و ... (بشیریه، ۱۳۸۴: ۹۹؛ دهشیار، ۱۳۸۶: ۴۱۰؛ مک‌دانیل، ۱۳۸۹: ۲۴۲-۲۴۰).

## ۲-۴. افزایش سهم نفت در نظام بودجه و برنامه‌های توسعه رژیم

گزارش‌های گوناگون حکایت از آن دارد که تکیه‌گاه اصلی بودجه دولت و هزینه‌های مربوط به توسعه در عصر محمدرضاشاه، درآمدهای نفتی می‌باشد (ملک‌محمدی، ۱۳۸۱: ۶۲). بودجه آینه تمام‌نمای فعالیت‌های اقتصادی دولت است و سندی است که هزینه‌ها و درآمدهای قطعی و پیش‌بینی‌شده در یک سال مالی یا یک دوره چندساله در آن پیش‌بینی می‌شود (عباسی، ۱۳۸۳: ۱۷۳). به‌طور کلی از سال ۱۲۹۹ که برای اولین بار نفت وارد بودجه دولت ایران شد، به استثنای سال ۱۳۰۸ که بودجه بدون محاسبه درآمد نفت بسته شده بود و سال‌های نخست‌وزیری مصدق که مجری الگوی اقتصاد بدون نفت بود، سهم نفت در بودجه و درآمدهای دولت پیوسته در حال افزایش بوده است. برخورداری نفت از این جایگاه مهم در تأمین هزینه‌های عمومی و درآمدهای دولت [محمدرضاشاه]، به‌معنی ارتباط بخش عمده‌ای از برنامه‌های دولت با درآمد نفت [بوده است] (مصطفی‌نژاد و شیخ‌زاده، ۱۳۹۲: ۴۶-۴۵).

بررسی روند کلی افزایش درآمدها و هزینه‌های دولت مذکور، حاکی از تغییرات دخالت‌های اقتصادی دولت و سهم منابع مختلف در تدوین بودجه کشور می‌باشد. تا سال ۱۳۴۳ بودجه‌های دولت به‌صورت عملیاتی و برنامه‌ای تهیه نمی‌شد و گروه‌بندی مشخصی برای شناسایی حدود عملیات و چگونگی فهم آن وجود نداشت و سیاست‌های اقتصادی دولت صرفاً در جهت عادی‌سازی اوضاع و انجام وظایف سنتی مربوط به دولت‌ها که به اعمال تصدی و حاکمیت

تفکیک می شود بوده است. اما به دنبال تهیه بودجه برنامه‌ای از سال ۱۳۴۳ به بعد وظایف دولت به صورت طبقه‌بندی و عملیاتی مشخص شد. در این زمان چارچوب کلی وظایف دولت به چهار بخش: امور عمومی، امور دفاعی، امور اقتصادی و امور اجتماعی تقسیم شد و تشکیلات و مدیریت‌های داخلی سازمان برنامه و بودجه نیز که مسئولیت تنظیم و اجرای برنامه‌های عمرانی را به عهده داشتند، براساس تفکیک امور فوق تنظیم شد (عباسی، ۱۳۸۳: ۱۷۷-۱۷۳).

در سال ۱۳۴۰-۱۳۲۰ بخش اعظم درآمدهای نفتی برای تأمین اعتبار و بودجه‌های عمرانی و کسر بودجه مالی مورد استفاده قرار گرفت، اما در سال‌های نخست‌وزیری هویدا، بخش معتابه و روزافزونی از آن برای توسعه صنعتی و امور اجتماعی کشور به کار رفت (ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۳۴۶). سهم درآمدهای نفتی در بودجه سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۴۵، ۴۶ تا ۵۰ درصد بود، درحالی که این سهم در طی سال‌های ۱۳۵۲، ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ به ترتیب به ۶۵/۵، ۸۵/۵ و ۷۹ درصد افزایش یافت (ملک محمدی، ۱۳۸۱: ۶۳).

درآمدهای نفتی همچنین نقش تعیین‌کننده‌ای در برنامه‌های توسعه دولت داشته است، به طوری که دولت می‌توانست بیش از گذشته به اجرای برنامه‌های توسعه پردازد. برنامه‌های اولیه چیزی بیش از تخصیص درآمدهای دولت نبود. درآمدهای نفتی منبع عمده‌ای برای تأمین منابع مالی برنامه‌های توسعه بعدی به وجود آورد. از همین رو بخش دولتی با اتکاء به درآمدهای دولتی امکان انجام طرح‌های مربوط به صنعتی‌شدن، ارتباطات، برق‌رسانی، [...] را یافت (بشیری، ۱۳۹۳: ۶۳؛ دهشیار، ۱۳۸۶: ۴۰۸).

در برنامه اول توسعه ۱۳۳۳-۱۳۲۷، ۳۷/۱ درصد (۷/۸ میلیارد ریال) از درآمدهای نفتی برای این امر اختصاص یافت. در برنامه دوم ۱۳۴۱-۱۳۳۴، سهم بخش نفت در تأمین هزینه‌ها به ۶۴/۵ درصد (۶۰/۹۹ میلیارد ریال) بالغ گردید. میزان این اتکاء در برنامه سوم ۱۳۴۶-۱۳۴۲ به ۶۶ درصد (۱۵۳/۲ میلیارد ریال)، و در برنامه چهارم ۱۳۵۱-۱۳۴۷ به ۶۳ درصد (۳۸۵ میلیارد ریال) بالغ می‌شد. برنامه پنجم ۱۳۵۶-۱۳۵۲ با افزایش جهانی قیمت نفت هم‌زمان شده بود که تأثیر آن، تجدیدنظر در هزینه‌های مربوط به سرمایه‌گذاری در این برنامه بود. بدین ترتیب هزینه‌های پیش‌بینی‌شده در این برنامه تا حدود چهار برابر هزینه‌های پیشین افزایش یافت و به ۸۰ درصد رسید، که این مسئله منجر به پیدایش تغییرات اساسی در ساختار پولی و مالی و سیاست‌های اعتباری کشور شده بود (ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۳۴۶؛ ملک محمدی، ۱۳۸۱: ۱۰۶-۱۰۵). اما با این

حال، برنامه تجدیدنظرشده با مشکلات بسیاری مواجه شد. تا سال ۱۳۵۶ هیچ‌یک از طرح‌های اصلی برنامه کامل نشده بود و اقتصاد کشور در مجموع نشانه‌های بحران قریب‌الوقوعی را نشان می‌داد. این وضع ناشی از کاستی‌های مختلف رهبری، مدیریتی و ساختاری بود (سیاوشی، ۱۳۸۶: ۴۱).

### ۳-۴. افزایش خودکامگی شاه و ایجاد انسداد سیاسی

درآمدهای نفتی را می‌توان عاملی مهم در افزایش میزان خودکامگی و قدرت دولت محمدرضاشاه و خودسری آن نسبت به جامعه دانست، به‌طوری‌که باعث شده بود تا دولت نقش کارگزار و مداخله‌گر اصلی را در زندگی سیاسی داشته باشد و با تضعیف نیروهای اجتماعی و ممانعت از انجام وظیفه درست جامعه مدنی، از شکل‌گیری توسعه سیاسی به‌معنای مشارکت افراد جامعه در زندگی سیاسی جلوگیری کند (See: Mahdavy, 1970).

با افزایش درآمدهای نفتی در این دوره، به‌تدریج دولت استبدادی به‌مراتب خشن‌تر از دولت‌های قبلی شکل گرفت و به انجام کارهایی قادر گردید که هرگز قبل از آن یارای آن را نداشت. حمله به ارزش‌های جامعه و نفی آن‌ها، وابستگی همه طبقات به دولت، دخالت در عرصه خصوصی و عمومی، سرکوب گسترده طبقه متوسط جدید و وابستگی آن به دولت، و ... از اقداماتی بود که با استبداد نفتی دولت شکل گرفت. این دولت به‌خاطر استقلال‌خویش از جامعه، چنان فاصله‌ای از مردم گرفت که دیگر حتی آن‌ها را دارای حقی نمی‌دانست (کاتوزیان، ۱۳۸۲). انباشت فزاینده قدرت در نزد محمدرضاشاه، وی را از هرگونه مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی در مقابل مردم و گروه‌های سیاسی و اجتماعی بازداشته بود. «حکومت شاه در نتیجه افزایش درآمدهای نفتی به درجه بالایی از استقلال‌عمل رسیده بود، به‌گونه‌ای که این وضعیت موجب شده بود که در قبال خواسته‌ها و فشارهای درونی جامعه، هیچ‌گونه مسئولیتی احساس نکند و بدون درنظرداشتن منافع و نیازهای جامعه به تصمیم‌گیری و تدوین سیاست‌ها پردازد» (شکاری، ۱۳۷۷: ۱۳۴). این حکومت نمی‌توانست تحت هیچ‌عنوانی رقابت و مشارکت سیاسی را تحمل کند و «همواره از حکومت غیر سیاسی طرفداری می‌کرد و ایجاد زمینه‌های فعالیت نهادهای مشارکت مردمی و قانونی را مسئله‌ای غیرمنطقی می‌دانست» (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۱۳). در واقع به‌دلیل این‌که مشارکت به‌عنوان روند کسب قدرت، ناگزیر ساختارهای موجود را

به مبارزه می‌طلبد، طبیعی است که چنین ساختار [راتتی‌ای] از چنین کنشی ممانعت به عمل آورد (امام‌جمعه‌زاده و یاری، ۱۳۸۲: ۱۲).

به‌طور کلی دولت به دلیل عدم‌الخذ مالیات از جامعه، هیچ تعهد و اجباری به نماینده‌بودن نداشت و هیچ‌گونه راه قانونی‌ای که از طریق آن افراد جامعه بتوانند در عرصه سیاست مشارکت نمایند را ایجاد نکرده بود؛ یعنی حکومت اجازه فعالیت تشکل‌های جامعه مدنی همچون احزاب سیاسی مستقل (به‌عنوان نماینده مردم) را نمی‌داد و آن‌ها را سرکوب می‌کرد. «پس از کودتای ۲۸ مرداد جو خفقان، استبداد و رعب و وحشت در جامعه ایران ایجاد شد و در نتیجه آن فعالیت احزاب متوقف شد و فرایند توسعه احزاب نیمه‌کاره ماند و فعالیت سیاسی گروه‌ها از آن پس جنبه زیرزمینی به خود گرفت» (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۰۴).

در مقابل، محمدرضا شاه از احزاب، به‌عنوان ابزاری برای تثبیت قدرت شخصی و تمرکز سیاسی استفاده می‌کرد. همچنین شکل‌گیری نظام حزبی رسمی و دولتی، یکی از تاکتیک‌های شاه برای پنهان‌کردن چهره خشن دولت خود و ارائه تصویری دموکراتیک از آن نیز بود. وی ابتدا نظام دوحزبی «ملیون» و «مردم» را ایجاد کرد و در سال ۱۳۴۳ «حزب ایران نوین» را جایگزین حزب مردم ساخت. او در سال ۱۳۵۳ نظام دو حزبی تشریفاتی را منحل کرد و حزب واحد و فراگیر «رستاخیز ملت ایران» را با محوریت عنصر شاهنشاهی و وفاداری همه گروه‌ها به شخص شاه ایجاد نمود. در واقع هدف اصلی شاه از ایجاد این احزاب، تنها کنترل عرصه سیاسی و ایجاد پایگاه‌های اجتماعی برای خود بوده است، و نه مجرای برای مشارکت واقعی مردم در صحنه سیاست (امام‌جمعه‌زاده و معصومی، ۱۳۸۹؛ سردارآبادی، ۱۳۸۶: ۳۳۷-۳۳۸).

همچنین در این دولت، اختناق و سرکوب توسط نیروهای نظامی و امنیتی نیز از جمله ابزارهای اجرایی شاه در جلوگیری از مشارکت فعالانه‌ی افراد جامعه در فرایندهای سیاسی بود. در ادامه به این موضوع پرداخته خواهد شد.

#### ۴-۴. افزایش وجه سرکوب‌گری دولت

بخش مهمی از درآمدهای نفتی، صرف تقویت و گسترش نیروهای نظامی و امنیتی به‌منظور تحکیم و تقویت قدرت محمدرضا شاه می‌شد. بر این اساس، «ارتش [و نهادهای امنیتی] به‌عنوان رکن اصلی دستگاه سیاسی ظاهر شدند و شاه خود به‌عنوان فرمانده کل قوا، به عنصر اصلی رژیم

تبدیل گشت) (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۹). شاه در طی تمامی دوران حکمرانی خویش به‌ویژه از کودتای مرداد به بعد، از ضعف مشروعیت رنج می‌برد و به‌همین دلیل برای تثبیت قدرتش به نیروی نظامی متکی بود. او احساس می‌کرد که یک ارتش قوی و نیرومند و وفادار به شخص وی، می‌تواند حکومتش را در مقابل مخالفین داخلی حفظ کرده و اهرم لازم را برای سرکوب جامعه فراهم کند (قاسمی، ۱۳۸۷: ۲۴۲).

شاه به‌عنوان فرمانده کل قوا رأساً کنترل ارتش را در اختیار داشت و مسائل آن‌ها اعم از خریدهای خارجی، اعلان جنگ و صلح، ترفیع و تنبیه افسران، عزل و نصب‌ها و ... را به‌عهده داشت (عیوضی، ۱۳۸۵: ۱۵۶). مطابق با قانون، ارتش و نیروهای مسلح موظف بودند به خدا، شاه و میهن سوگند یاد کنند و بکوشند که شکوه و عظمت ایران باستان را تجدید کرده و پاس بدارند (مطلبی، ۱۳۸۶: ۲۲۷).

به‌دنبال دست‌یابی مجدد شاه به قدرت در سال ۱۳۳۲، سیاست افزایش نفرت نیروی نظامی و تجهیز آن در دستور کار او قرار گرفت (دهشیار، ۱۳۸۶: ۴۱۶). بر این اساس، شاه شمار نفرت‌ناپی نظامی را به ترتیب از ۲۰۰ هزار نفر در سال ۱۳۴۲ به ۴۱۰ هزار نفر در سال ۱۳۵۶ افزایش داد. همچنین بودجه سالانه ارتش را از ۲۹۳ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ به ۱۲ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رساند و با خرید تسلیحاتی به ارزش بیش از ۱۲ میلیارد دلار از کشورهای غربی [به‌ویژه آمریکا]، زرادخانه عظیمی ایجاد کرد که ایران را به بزرگ‌ترین نیروی دریایی خلیج فارس، پیشرفته‌ترین نیروی هوایی خاورمیانه و پنجمین نیروی بزرگ جهانی تبدیل کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۵۳۵-۵۳۶). به‌طور کلی حفظ چنین ارتش نیرومند و وفاداری، نیازمند هزینه‌های سنگینی بود که در این زمینه، درآمدهای سرشار نفتی منبع قابل‌اعتمادی به‌شمار می‌رفت. بر این اساس با افزایش درآمدهای نفتی در نیمه دهه ۱۳۵۰ هزینه‌های نظامی ایران افزایش یافت. روی هم‌رفته هزینه‌های نظامی به‌طور مستمر ۳۰ درصد و حتی در برخی مواقع بیش از آن را در بودجه سالانه تشکیل می‌داد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۹-۹۲؛ ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۲۶۲-۲۶۱؛ امینی، ۱۳۸۶: ۳۲۸-۳۲۷).

شاه در کنار ارتش، سازمان‌های امنیتی از قبیل دفتر مخصوص شاهنشاهی، بازرسی شاهنشاهی سازمان اطلاعات ارتش، و سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) را نیز شکل داده بود که از میان آن‌ها ساواک مهم‌ترین و تأثیرگذارترین آن‌ها بود. این سازمان‌ها در نهادهای دولتی،



اتحادیه‌ها، دانشگاه‌ها، مطبوعات، اصناف، کارخانه‌ها، ارتش، و ... نفوذ و نظارت داشتند (بشپریه، ۱۳۸۴: ۹۱).

در مجموع نیروهای نظامی و امنیتی در این دوران، نقش تعیین کننده‌ای در روند تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه ایران داشتند (ازغندی، ۱۳۷۹: ۶۵) و مهم‌ترین وظیفه‌شان، تضمین ادامه حیات رژیم بود، به طوری که هرگونه حرکتی که بر علیه رژیم صورت می‌گرفت، توسط آنان سرکوب می‌شد (ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۲۶۳-۲۶۱؛ عیوضی، ۱۳۸۵: ۱۵۶).

#### ۵-۴. گسترش دیوان‌سالاری و تسلط آن بر جامعه

یکی دیگر از تأثیرات درآمدهای نفتی در این دوره، رشد و گسترش دیوان‌سالاری (بوروکراسی) بود. گسترش روزافزون درآمدهای نفتی، به گسترده‌گی ماشین دولتی شتاب فوق‌العاده‌ای داده بود. بوروکراسی یکی از پایه‌های مهم حاکمیت شاه را تشکیل می‌داد (ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۲۵۵؛ Kuklan, 1977) و دولت با استفاده از آن، جامعه را تحت کنترل خویش در می‌آورد. شاه قدرت تأثیرگذار و سرکوب‌گرانه خود را در جامعه به‌طور غیرمستقیم بر پایه‌های دیوان‌سالاری شخصی بنیان گذاشت و این دستگاه تبدیل به ابزار بلندپروازی‌های شخصی او شده بود (سردارآبادی، ۱۳۸۶: ۳۲۳-۳۲۲).

به‌طور کلی اجرای برنامه‌های نوسازی از سوی رژیم، در کنار تلاش آن در جهت تسلط بر جامعه روند گسترش و حجیم‌شدن دستگاه اداری را اجتناب‌ناپذیر ساخته بود. بر این اساس، «در طی سال‌های ۱۳۳۲ تا اواسط دهه ۱۳۵۰، اعضای بوروکراسی دولتی از ۱۲ وزیر و ۱۵۰ هزار نفر، به [۲۷ وزیر] و بیش از ۳۰۰ هزار کارمند رسید. همچنین شمار استان‌ها از ۱۰ به ۲۳ استان رسید. از طرفی دیگر، با رشد زیاد بوروکراسی، دولت توانست در زندگی روزمره مردم عادی نفوذ کند. دولت در مناطق شهری چنان رشد یافته بود که یکی از دو کارمند تمام وقت را در خدمت داشت. در اواسط دهه ۱۳۵۰ رژیم چنان قدرت یافت که توانست به هزاران شهروند حقوق و دستمزد، بیمه‌های درمانی و بیکاری، وام‌های تحصیلی، و ... بدهد» (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۵۳۹). همچنین دولت توانست با اجرای اصلاحات ارضی، نفوذ بوروکراسی را به سطح روستاها نیز گسترش دهد (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۵۳۹-۵۴۰؛ نوروزی، ۱۳۷۵: ۱۷۶). درآمد نفت، امکانات و تسهیلات مالی بسیاری برای پرداخت‌های جاری و عمرانی و برپاکردن صدها کارخانه و مؤسسه

اقتصادی و ایجاد صنایع فراهم آورد و دستگاه حکومتی را به بزرگترین سازمان اشتغال‌زا و سرمایه‌گذار تبدیل کرد (ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۲۵۵). از جمله سازمان‌های اجرایی که در این دوره اهمیت فزاینده‌ای یافتند می‌توان به وزارت اقتصاد، سازمان برنامه و شرکت ملی نفت اشاره کرد.

در مجموع در این دوران نهاد دیوان‌سالاری در جهت اعمال قدرت و مدیریت جامعه، به گونه فزاینده‌ای گسترش یافت و این منجر به ایجاد طبقه‌ای شد که بیشترین میزان ثروت را در جامعه از طریق ارتشاء، استفاده از نفوذ و فروش مقامات اداری و تملق‌گویی و چاپلوسی به دست آورد. این طبقه فساد را به عنوان ابزاری برای کسب ثروت و مشارکت در ساختار تصمیم‌گیری سیاسی مورد استفاده قرار داد و عملکردهای اجرایی، اداری و مدیریتی را در چارچوب ساختار استبدادی و در جهت تداوم و تحکیم قدرت رژیم انجام می‌داد (دهشیار، ۱۳۸۶: ۴۱۱-۴۱۲؛ Behnam, 1991).

#### ۶-۴. گسترش فساد مالی و ترویج روحیه رانتی

سیل عظیم درآمدهای نفتی در این دوران باعث گسترش فساد مالی و رشوه و شیوع روحیه رانتی در کشور شده بود. «شاه به منظور ایجاد پایگاه‌های حمایتی برای حکومت، همواره اجازه می‌داد که میزان معینی فساد و رشوه در میان مقامات حکومتی و سرمایه‌داران وجود داشته باشد. این مسئله جدا از رواج فساد مالی‌ای بود که در نزد دربار و نزدیکان شاه وجود داشت» (رهبری، ۱۳۸۹: ۲۴۵ و ۲۶۰). برنامه‌ریزی‌های توسعه دولت، بیشتر برای راضی‌نگه‌داشتن حامیان و اعطای مناصب اداری، امتیازات قراردادهای و پروژه‌ها به آنها بود (عباسی، ۱۳۸۳: ۱۵۲). این وضعیت موجب شده بود که خویشاوندان، دوستان نزدیک و اعضای خانواده سلطنتی، طبقه نخبگان کشور را شکل دهند و در نتیجه آن، دولت خصیصه‌ای اشرافی با یک پایگاه اجتماعی ضعیف پیدا کند و در جلب حمایت مردم ناکام گردد (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۷۷).

در این رژیم، در هنگام عقد قراردادهای دولتی با اشخاص یا دولت‌های دیگر، مبالغ هنگفتی از سوی مقامات و مأموران دولت اخذ می‌شد و نیز امتیازات زیادی را از سازمان‌های دولتی برای پیش‌برد فعالیت‌های بازرگانی خود می‌گرفتند. فساد گسترده موجب افزایش درآمد وزیران و ژنرال‌ها می‌شد و فرصت‌های طلایی پول‌اندوزی در اختیار اکثر خویشاوندان شاه قرار

می‌گرفت (زیبا کلام، ۱۳۸۰: ۱۲۸؛ رهبری، ۱۳۸۹: ۲۶۰). مشهور بود که شاه و خانواده‌اش میلیون‌ها دلار را به حساب‌های خارجی خود واریز کرده و بخش وسیعی از منابع کشور را به خود اختصاص داده‌اند. ثروت شاه در بسیاری از کشورهای جهان، در بانک‌ها، مؤسسات بیمه، شرکت‌های ساختمانی، بنگاه‌های خصوصی، رستوران‌ها و هتل‌ها پخش بود. آمار ناقصی در اختیار است که شاه و همسرش دارای سرمایه‌ای حدود ۳۵ میلیارد دلار بودند (ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۲۴۱). همچنین پول‌های هنگفتی (۲ میلیارد دلار) مستقیماً از محل درآمدهای نفتی به حساب‌های مخفی اعضای خانواده سلطنتی در بانک‌های خارجی منتقل شده بود. آنان با بهره‌گیری از رونق اقتصادی، مبالغ هنگفتی را با شرایط بسیار مناسب از بانک‌های دولتی وام می‌گرفتند و در حوزه‌های گسترده تجاری و صنعتی سرمایه‌گذاری می‌کردند. خانواده پهلوی تبدیل به بزرگ‌خانواده‌زمین‌دار و ثروتمندترین خانواده سرمایه‌گذار ایران شده بود (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۵۳۸-۵۳۷). دربار توانسته بود از طریق بنیاد پهلوی و شرکت ملی نفت ایران بر اقتصاد کشور مسلط شود. بنیاد پهلوی که در سال ۱۳۳۷ تأسیس شد، علائق گسترده‌ای در زمینه‌های مختلف از جمله بانکداری، بیمه صنایع و کشاورزی، صادرات و واردات و ... داشت و تقریباً در همه زوایای اقتصاد کشور نفوذ داشت. میزان سرمایه و دارایی بنیاد را حدود ۳ میلیارد و ۲۰۰ میلیون ریال تخمین زده‌اند و سالانه بیش از ۴۰ میلیون دلار هم کمک مالی دریافت می‌کرد و چونان خزانه مالیاتی مطمئنی برای بخشی از املاک و دارایی‌های خانواده پهلوی بود (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۵۳۸؛ ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۲۴۲-۲۴۰). شرکت ملی نفت به‌عنوان نهادی مجزا از دستگاه بوروکراسی تحت کنترل دربار قرار داشت و رئیس آن به‌وسیله شاه تعیین می‌شد. این شرکت، ابزار قدرت اقتصادی عمده‌ای در اختیار حکومت قرار داده بود. براساس برخی شواهد، از درآمدهای شرکت، تنها گروه کوچکی شامل مدیران آن آگاه بودند. این شرکت یک‌سری بودجه سری برای پرداخت‌هایی به مأموران و دوستان خود در خارج از کشور و همین‌طور بنیاد پهلوی داشته است (بشیریه، ۱۳۸۴: ۹۲-۹۳؛ Graham, 1980: 152-155).

#### ۴-۷. ترویج فرهنگ رسمی در جامعه

بهره‌مندی شاه از درآمدهای نفتی و کسب استقلال از جامعه، این فرصت را در اختیار وی قرار داد که دست به تغییراتی در ساختار فرهنگی کشور بزند. براین اساس، دولت تخریب جامعه سنتی

ایران و ایجاد جامعه نوینی بر پایه نظام شاهنشاهی ایران باستان و فرهنگ و آداب و رسوم غربی را سرلوحه برنامه‌ها و سیاست‌های فرهنگی خویش قرار داد. «دولت پهلوی دوم با سیاست‌گذاری‌های فرهنگی‌اش تلاش می‌کرد آن جنبه از فرهنگ را در جامعه گسترش دهد که تثبیت‌کننده نظام شاهنشاهی باشد. در واقع دولت همواره رواج‌دهنده نوعی فرهنگ رسمی و دستوری بود. دولت درصدد القاء فرهنگ و تفکر خاصی در میان مردم بود تا بتواند از این طریق آن‌ها را به‌دل‌خواه خود هدایت کند» (عیوضی، ۱۳۸۵: ۱۳۵). شاه برای القاء سیاست‌های فرهنگی خویش در جامعه، از دستگاه‌های اداری، فرهنگی، آموزشی، نظامی و رسانه‌های گروهی و مطبوعات به‌صورت سازمان‌یافته‌ای استفاده می‌کرد.

یکی از اجزای مهم سیاست‌های فرهنگی محمدرضاشاه، نوعی ایدئولوژی ناسیونالیستی حاد بود که بر عظمت و شکوه گذشته باستانی ایران تأکید داشت. او نظام شاهنشاهی را ودیعه‌ای آسمانی برمی‌شمرد که از روز نخست با موجودیت و هویت ایرانیان پیوند خورده و مناسب‌ترین شکل حکومت برای ایرانیان می‌باشد. اما نکته مهم در ایدئولوژی رسمی رژیم، فقدان تأکید بر اسلام به‌عنوان یکی از اجزای اصلی هویت و فرهنگ ایران بوده است. شاه همانند پدرش رضاشاه، از طریق غیرمذهبی‌سازی آموزش، فرهنگ و قوانین کشور، با رهبران مذهبی برخورد می‌کرد. او برای دورانداختن دوره اسلامی، با توجه به ناسیونالیسم ایرانی بر وحشی‌گری اعراب تأکید کرده و آنان را مسئول تمامی بدبختی‌ها و عقب‌ماندگی‌های بعدی تاریخ ایران معرفی می‌کرد (هلیدی، ۱۳۵۸: ۶۶-۷۰).

شاه همچنین با ترویج و تحمیل فرهنگ و بدعت‌های نوین غربی، در پی تغییر فرهنگ دینی مردم ایران بود؛ این در حالی بود که فرهنگ دینی مردم به‌دلیل این که چندصدسال در کشور رایج بوده است، هرگز نمی‌توانست به‌آسانی و یک‌شبه تغییر کند. بر این اساس، آنچه در این زمینه صورت گرفت، غالباً اقتباسی غیرعقلانه و سطحی از فرهنگ غربی بود (رهبری، ۱۳۷۹: ۲۴۰). تغییر تاریخ هجری به شاهنشاهی، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، جشن‌های پنجاهمین سال سلطنت پهلوی، مسأله کاپیتولاسیون، گسترش قمارخانه‌ها، و... بخشی از تلاش‌های رژیم در زمینه رویارویی با فرهنگ اسلامی به‌شمار می‌آید (عیوضی، ۱۳۸۵: ۱۳۸).

همچنین در این دوران اکثراً تصور می‌شد که طبقه بالا به‌ویژه خاندان سلطنتی، فاسد و غیرمسلمان هستند و داستان‌های دهشتناکی درباره عادات و روابط جنسی شاه و خواهرش اشرف و دیگر

اعضای خاندان سلطنتی بازگو می‌شد. در این دوران، طبقه بالای جامعه شدیداً غرب‌گرایی را پیشه ساخته بود. این تماس منجر به آن شد که بسیاری از افراد طبقه بالا و متوسط جدید، رفتار و کرداری متفاوت با ارزش‌های بومی در پیش بگیرند که از آن جمله، مصرف آشامیدنی‌های الکلی، روابط جنسی آزادتر، گرایش به سمت پوشاک، موسیقی و هنر غربی، و ... می‌باشد. شاه این روش‌ها و عادات را چه از راه به نمایش درآوردن آن‌ها و چه از راه سیاست‌هایی مانند ساختن کاخ‌ها، جشن‌های تخت جمشید و ...، رواج می‌داد. بر این اساس، شکاف عظیمی میان ارزش‌ها و عادات بخش نوین و سنتی جامعه ایران به وجود آمده بود (رهبری، ۱۳۷۹: ۲۴۰-۲۴۲)، که این مسئله موجب اعتراض روحانیون و گروه‌ها و اقشار مذهبی و سنتی جامعه گشت. این اعتراض، نقش مهمی در سقوط این رژیم داشته است.

در مجموع، نفت را می‌توان عاملی مستقل در کل بافت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران عصر محمدرضا شاه به حساب آورد. «در این دوره، موضع حکومت به‌عنوان دریافت‌کننده و توزیع‌کننده درآمد عظیم نفت و نقش شاه به‌عنوان مبتکر سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و عملاً تنها داور سیاسی، به ضعف طبقات افزود و این هر دو با هم نقش اول را در [تغییر و تحول جامعه] به حکومت دادند. این نقش باعث شد تا حکومت و شخص شاه از نزدیک در کانون بسیاری از دگرگونی‌های اجتماعی قرار گیرند» (فوران، ۱۳۸۳: ۲۹-۳۰).

## ۵. دولت رانتیر، بحران مشروعیت و فروپاشی رژیم پهلوی دوم

همان‌گونه که بیان شد، دولت محمدرضا شاه از اواخر دهه ۱۳۳۰ به یک دولت رانتیر تبدیل شده بود؛ دولتی که تمامی قدرت در شخص شاه جمع شده بود و در نتیجه بهره‌مندی از درآمدهای کلان نفتی، از استقلال عمل بالایی در مقابل جامعه برخوردار گشت. به‌طور کلی در این دوره، «صنعت نفت و درآمدهای نفتی به درجه‌ای از اهمیت رسیده بودند که هیچ تحول صنعتی و اقتصادی‌ای بدون توجه به آن‌ها امکان‌پذیر نبوده است. این درآمدها در کنار برخورداری دولت از حمایت دولت‌های خارجی و شرکت‌های چندملیتی دریافت‌کننده اصلی نفت، به ورابطاتی و فراقانونی شدن دستگاه حکومتی منجر گردید» (ازغندی، ۱۳۸۳-الف: ۳۴۵؛ بشیریه، ۱۳۸۴: ۹۱-۹۲)؛ کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۳۰۰). درآمدهای نفتی به شاه امکان ایفای نقش مهم در عرصه سیاست کشور می‌داد، به‌طوری‌که می‌توان گفت که پول و ثروت، بیشتر از هر عامل دیگری در ساختمان

و تحکیم نظام حکومتی محمدرضاشاه نقش داشت (زونیس، ۱۳۷۰: ۱۳۰).  
ازدیاد درآمدهای نفتی در این مقطع، موجب رشد سریع دستگاه اداری، تحکیم هرچه بیشتر قدرت دولت، گسترش دامنه فعالیت پلیس سیاسی و تسلط بیشتر دولت بر جامعه شده بود. لذا دولت نه تنها مستقل از طبقات و نیروهای اجتماعی شده بود، بلکه با کسب بیشترین درآمدها به بزرگ‌ترین سرمایه‌دار و سرمایه‌گذار در کشور نیز تبدیل گشته بود و با اتکاء به قدرت نظامی، نیروهای سیاسی و اجتماعی را تحت سلطه خود قرار داد [و از مشارکت آن‌ها در عرصه سیاست جلوگیری به عمل آورده بود]. بنابراین طبق الگوی دولت رانتیر می‌توان گفت از جمله مهم‌ترین اثرات درآمدهای نفتی در دوره محمدرضاشاه، افزایش توان، قدرت [و وجه سرکوب‌گری] دولت بوده است. این درآمد را می‌توان عاملی مهم در خودکامگی دولت و خودسری آن نسبت به جامعه به‌شمار آورد (عیوضی، ۱۳۸۰: ۲۲۲-۲۲۳). در واقع این دولت، دولتی رانتیر بود که هر عملی از سوی آن با توجه به منافع رژیم صورت می‌گرفت و تنها محدودکننده قدرت آن، دولت آمریکا بوده است (رهبری، ۱۳۸۹: ۲۵۸).

به‌موازات افزایش [درآمدهای نفتی و در نتیجه] تجمع قدرت نزد شاه، دستگاه حکومتی از برعهده گرفتن نقش داوری میان طبقات جامعه پرهیز می‌کرد. طبیعی است که چنین برخوردی با جامعه، به یک رشته از کارویژه‌ها و کارکردهای سیاسی و اجتماعی می‌انجامد که حکومت را با منافع طبقاتی ساختار اجتماعی در تقابل قرار می‌داد. در این وضعیت نمی‌توانست رابطه مسالمت‌آمیزی بین مردم و حکومت وجود داشته باشد، بلکه حکومت به‌مثابه یک طبقه مسلط بر روند قدرت طبقات دیگر تأثیر می‌گذاشت، که هدفی جز حفظ و تثبیت موقعیت خود نداشت. در این ساختار، حکومت بر کلیه شئون جامعه سیطره پیدا کرده بود، به طوری که تمام قوای جامعه در راه اهداف نظام سلطنتی تجهیز گشته و در مقابل ملت هیچ تعهد و مسئولیتی احساس نمی‌کرد، یعنی نه محدود به قانون بود و نه وابسته به طبقه‌ای خاص (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۱۳).

دست‌یابی به درآمدهای سرشار نفتی، موجب شده بود تا دولت محمدرضاشاه که به مقدار زیادی از جامعه مستقل شده بود، منافعی فراتر از منافع جامعه پیدا کند، [نسبت به فشارهای درونی اجتماعی برخورد غیرمسئولانه‌ای داشته باشد] و برای جامعه دستور کار مشخص کند. این وضعیت، دولت را از پاسخ‌گویی به خواسته‌های اعضای جامعه برحذر ساخته و هرگونه تعامل با آنان و نیز تغییر و اصلاح را بی‌معنا ساخته بود (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۱۷۷). در این دولت رانتی، افراد

جامعه محدود گشته بودند و می‌بایست خود را با ساختار کلان سیاسی و اجتماعی تطبیق می‌دادند؛ چراکه هر نوع انتخاب، تصمیم، کنش و واکنش، و اظهارنظر، تحت‌الشعاع مصالح هیئت حاکمه به‌ویژه شخص شاه قرار گرفته بود.

به‌عنوان نمونه در زمینه بی‌توجهی در قبال خواسته‌های جامعه، شاه سیاست‌های اقتصادی معینی را دنبال می‌کرد که غالباً بسیار نامناسب با شرایط اقتصادی ایران بود، به‌همین جهت، فقر و نابرابری پابرجا ماند و شکوفایی نفتی دهه ۱۳۵۰ علاوه بر این که این استقلال‌عمل را قوت بخشید، با سوءمدیریت نابه‌هنجار همراه شد. بنابراین بهبود وضع را برای عامه مردم به‌بار نیاورد و استقلال‌عمل حکومت، آن را قادر ساخت تا در برابر فشار فزاینده گروه‌های طبقاتی متوسط و سطح پایین، برای دگرگونی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مقاومت کند (گازپوروسکی، ۱۳۷۳: ۱۹۹).

نکته اساسی در این‌جا این است که از آن‌جا که این حکومت، درآمدهای نفتی را تنها در راستای تحکیم قدرت خویش و به ضرر نیروهای اجتماعی هزینه می‌کرد، این مسئله، در نهایت شکافی عظیم میان دولت و جامعه ایجاد کرد و مشروعیت نظام سیاسی را در نزد مردم [از بین برد]؛ چرا که شاه به‌صرف در اختیار داشتن زور و قدرت، که با پشتوانه استقلال مالی ناشی از افزایش درآمد نفت به‌دست آورده بود، درصدد بود تا مردم را به اطاعت از نظام وا دارد (عیوضی، ۱۳۸۰: ۲۲۴-۲۲۳). برای این‌اساس، به‌هر میزان که درآمدهای دولت از طریق نفت افزایش پیدا می‌کرد و به‌منظور اجرای نیت اقتدارگرایانه خود، بیشتر به این درآمدها وابسته می‌شد، به‌همان میزان از جامعه دورتر و مستقل‌تر می‌گشت. به بیانی دیگر، ورود درآمدهای سرشار نفتی به کشور، به‌ویژه زمانی که شاه (رژیم) با رقیبان و مخالفان نیرومندی روبه‌رو نبود، ضرورت و انگیزه لازم را برای ایجاد یک دولت با قابلیت نهادی بالا و برقراری پیوندهای مؤثر با گروه‌های مختلف اجتماعی از بین برده بود، که نتیجه آن، شکل‌گیری دولتی با توانایی سازمانی و نهادی پایین و پیوندهای سست اجتماعی بوده است که در کل بر فاصله میان حکومت و جامعه افزود.

متغیر نفت در عصر پهلوی دوم، به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم به تشدید نقش انفعالی و تضعیف ساختار اجتماعی ایران کمک کرده بود؛ تأثیرگذاری مستقیم در شکل‌آزین‌بردن بسترهای کار و تولید، ایجاد جامعه‌ای مصرفی و ایجاد این ذهنیت در بطن جامعه که با وجود درآمدهای نفتی، منشاء همه تحولات و اقدامات بزرگ دولت است و مردم باید همواره چشم به دستان دولت برای

تأمین نیازهای روزمره خود داشته باشند. تأثیرگذاری غیرمستقیم نیز در شکل تقویت مواضع و عملکرد ساختار سیاسی در قبال ساختار اجتماعی و هدایت هدف‌مندانه آن در راستای اهداف ساختار سیاسی است. این مسئله روی هم رفته به ایجاد اعتماد و اطمینان به دولت از سوی جامعه منجر نشد (سلطانی، ۱۳۹۱: ۱۰۴-۱۰۵).

علاوه بر آن چه بیان شد، همان‌گونه که در مبحث نظری نیز آمد، در جوامع رانتیر هنگامی که به هر دلیلی در ارائه خدمات رفاهی از سوی دولت به جامعه، اختلال به وجود بیاید و همچنین حکومت پس از سال‌ها اقتدارگرایی، تن به اصلاحات سیاسی و اجتماعی بدهد، این مسئله می‌تواند به فروپاشی رژیم کمک نماید. بر همین اساس، در دو سال آخر سلطنت محمدرضا شاه نیز دو عامل شتاب‌زای «کاهش درآمدهای نفتی دولت و ایجاد بحران اقتصادی» و «اتخاذ سیاست فضای باز سیاسی و کاهش فشار از سوی شاه»، فرایند سقوط رژیم را تسریع نمودند.

به‌طور کلی از اوایل دهه ۱۳۵۰ و در نتیجه بالا رفتن قیمت نفت، شاهد افزایش سرمایه‌گذاری‌ها، رشد تولید ناخالص ملی، افزایش حقوق و مصرف، تغذیه مدارس، ارائه یارانه‌ها، ... و در کل، افزایش انتظارات جامعه بوده‌ایم، اما کاهش تقاضای جهانی نفت در طی سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۵، این وضعیت را تغییر داده و موجب ایجاد بحران اقتصادی در کشور شد. بنابراین با وقوع بحران نفتی، دولت خود را با دستانی خالی و مواجه با موجی از انتظارات یافت. دولت دیگر مانند گذشته که با درآمدهای نفتی تمامی جامعه را خدمات‌دهی می‌نمود، قادر به ادامه چنین کاری نبود. این مسئله با افزایش قیمت‌ها، افزایش مصرف و بودجه همراه بود. به این ترتیب، محاسبات و مکانیسم‌های حکومتی شاه درهم ریخت و درآمدهای نفت آن‌چنان که احتمال داده می‌شد، نمی‌توانست موتور اقتصاد مصرفی شود و رضایت‌مندی عمومی را جلب کند و موجب تحکیم و تثبیت حکومت شود. در نتیجه این وضعیت، شاه دست به یک‌سری مانورهایی در جهت مقابله با این بحران زد که در کل، نتیجه‌ای برای رژیم دربر نداشت و طی مدت‌زمان کوتاهی قسمت اعظم پایگاه حمایتی ویژه خود را از دست داد. به وجود آمدن شکاف میان انتظارات شکل گرفته و سطح ارضای نیازها در نزد جامعه، نارضایتی عمومی را در میان بسیاری از گروه‌ها تشدید نمود. در واقع بحران مالی دولت بر اثر کاهش قیمت درآمدهای نفتی بدان خاطر که همه جامعه، وابسته به حکومت شده بودند، تمامی اقشار جامعه را متوجه رژیم نمود (اسکاچپول، ۱۳۸۲؛ حشمت‌زاده، ۱۳۸۸: ۸۷؛ رهبری، ۱۳۸۹: ۲۵۲ و ۲۵۹؛ میلانی، ۱۳۸۵: ۱۸۵-۱۸۷).



علاوه بر این، محمدرضا شاه در یکی-دو سال آخر سلطنتش به دلایلی چون: تلاش به منظور ایجاد مشروعیت برای نظام سیاسی، کاستن از فشارهای ناشی از برنامه‌های اقتصادی و نظامی بر جامعه، سیاست جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا مبنی بر وارد نمودن فشار به شاه جهت کاستن از روش‌های خشن و غیردموکراتیک رژیم به منظور حفظ آن، و ...، مجبور به اتخاذ سیاست کاهش فشار و ایجاد فضای باز سیاسی شد، که این اقدام نتیجه معکوس داد و شاه به ناگاه خود را در مقابل هجوم شدید نیروهای مخالف یافت. به طور کلی خویش‌بینی شاه و نخبگان سیاسی و حامیان خارجی‌اش در رابطه با ایجاد فضای باز سیاسی بدون در نظر گرفتن ماهیت جنبش انقلابی، به جای ایجاد همبستگی بیشتر بین مردم با حکومت، شکاف این دو را بیشتر کرده و تهدید جدی‌تری برای ثبات حکومت ایجاد نمود؛ چرا که نیروهای مخالف با استفاده از فرصت به وجود آمده به سازمان‌دهی و ابراز اعتراض و انتقاد از شاه و رژیمش پرداختند. به وجود آمدن فضای باز سیاسی به این خاطر که موجب اقدام ملموسی در جهت تقسیم قدرت نشد، به جای ایجاد زمینه‌های مناسب مشارکت مردم، مبارزه با نظام سیاسی را به همراه آورد (از غندی، ۱۳۸۳-الف: ۹۷؛ ملک‌محمدی، ۱۳۸۱: ۲۴۴-۲۳۹؛ کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲۵۴-۲۵۳). در نتیجه هنگامی که جنبش انقلابی شکل گرفت، انبوه مردمی که توسط رژیم به بازی گرفته نمی‌شدند، دسته‌دسته از هر قشری به جنبش پیوستند.

به طور کلی از آنجا که محمدرضا شاه در نتیجه برخورداری از استقلال مالی نسبت به جامعه، حاضر به «توزیع منطقی» منابع و امکانات ملی در بین گروه‌های اجتماعی و نیز فراهم کردن زمینه‌های «مشارکت فعال و واقعی» مردم در عرصه سیاست نبود، آنان به مقابله با وی و رژیمش پرداختند. در واقع «به دلیل ساخت نخبه‌گرای این نظام سیاسی و تضاد بین توزیع قدرت با اصل تمرکز قدرت در دست شاه، انتظار هم‌گرایی و همبستگی مردم با هیئت حاکمه را نمی‌شد داشت. نظام به دلیل فقدان پارامترهای تعدیل قدرت و عدم نهادمندی کارآمد سیاسی، با فساد اداری [و مالی] گسترده‌ای روبه‌رو بود. حکومت به خاطر ضعف‌های متعدد ساختاری و کارکردی و عدم توانایی برای برطرف کردن ضعف‌ها و بهبود کارکردهای خود، با بحران مشروعیت مواجه شده بود. این بدین معنا بود که سیاست‌های شاه در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با واکنش‌های منفی مردم روبه‌رو شد و در مقابل، شاه برای فرار از این وضعیت، از یک سو هرچه بیشتر به [دستگاه‌های سرکوب خود (نیروهای نظامی و امنیتی) پناه برد] و از سوی دیگر به

قدرت‌های خارجی به‌ویژه آمریکا نزدیک‌تر گردید» (ازغندی، ۱۳۸۳-ب: ۲۲)، که این سیاست، در کل به‌جز تحریک و همبستگی بیشتر مردم بر علیه رژیم و پذیرش شکست از جانب شاه حاصلی دربر نداشت. محمدرضاشاه با تشدید روند انحصاری کردن قدرت سیاسی و اقتصادی، که خود نتیجه بهره‌مندی از درآمدهای سرشار نفت بود، «امکان هرگونه سازش و مصالحه با مخالفانش را منتفی ساخته و با مربوط ساختن سرنوشت نظام سلطنتی به سرنوشت فردی خویش و اصرار بر حفظ قدرت» (نوروزی، ۱۳۷۵: ۱۸۷)، در نهایت آن را به سمت فروپاشی در سال ۱۳۵۷ سوق داد.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله، چگونگی تأثیر افزایش درآمدهای نفتی و رانتیری شدن دولت در شکل‌گیری بحران مشروعیت و فروپاشی حکومت محمدرضاشاه مورد بررسی قرار گرفت. به‌همین منظور از الگوی ثوریک دولت رانتیر بهره برده شد. در این‌جا بیان شد که براساس نظریه دولت رانتیر، هر دولتی که میزان قابل‌توجهی از درآمدها (۴۲ درصد یا بیشتر) از رانت‌های خارجی باشد و آن‌ها را بدون هیچ‌گونه ارتباطی با فرایندهای تولید داخلی به شکلی منظم دریافت نماید، دولت رانتیر به حساب می‌آید. همچنین اشاره شد که دولت‌های رانتیر تأثیرات منفی‌ای بر عرصه‌های اقتصاد، سیاست و جامعه (از قبیل: افزایش اختیارات دولت در اقتصاد، افزایش استقلال دولت از جامعه، تثبیت اقتدارگرایی، و...) از خود برجای می‌گذارند، که این مسئله می‌تواند موجبات بحران مشروعیت و فروپاشی این‌گونه رژیم‌ها را فراهم نماید. در این‌جا این‌گونه عنوان شد که دولت محمدرضاشاه از اواخر دهه ۱۳۳۰ و در نتیجه افزایش درآمدهای نفتی، به یک دولت رانتیر تبدیل شده بود؛ دولتی که تمامی قدرت در شخص شاه جمع شده و از استقلال عمل بالایی در مقابل جامعه برخوردار گشته بود. این رانتیری شدن دولت به‌طور کلی تأثیراتی بر عرصه‌های اقتصاد، سیاست و جامعه ایران برجای گذاشت که در نهایت نمی‌توانستند به‌نفع ثبات و بقای رژیم باشند. از جمله مهم‌ترین این تأثیرات می‌توان به: تسلط هرچه‌بیشتر دولت بر عرصه اقتصاد، افزایش سهم نفت در نظام بودجه و برنامه‌های توسعه، افزایش خودکامگی شاه، گسترش دستگاه‌های امنیتی و سرکوب سیاسی، تسلط دستگاه دیوان‌سالاری بر جامعه، گسترش فساد مالی و ترویج روحیه رانتی، ترویج فرهنگ رسمی، اشاره نمود. در خاتمه نیز گفته شد که برقراری چنین وضعیتی، موجب ایجاد

شکاف بیشتر میان حکومت و مردم و بی‌اعتمادی آن‌ها نسبت به رژیم شاه گشت و به فروپاشی آن در سال ۱۳۵۷ کمک نمود.

## منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۱)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی و احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹)، *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، تهران: نشر قومس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۳-الف)، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، تهران: سمت.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۳-ب)، *روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، تهران: نشر قومس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران: نشر قومس.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۲)، «دولت رانتیر و اسلام شیعی در انقلاب ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، مترجم: محمدتقی دلفروز، شماره ۱۹، بهار.
- امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد و یاری، عبدالرضا (۱۳۸۲)، «رابطه فرهنگ سیاسی و توسعه‌نیافتگی سیاسی در ایران (۵۷-۱۳۳۲)»، *مجله دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان*، شماره ۲.
- امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد و معصومی، سیدداود (۱۳۸۹)، «رانتیرسم و تأثیر آن بر رابطه دولت و احزاب در ایران (۱۳۳۰-۱۳۵۷)»، *جستارهای سیاسی معاصر*، شماره اول، بهار و تابستان.
- امینی، علیرضا (۱۳۸۶)، *تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی*، تهران: صدای معاصر.
- برخوردار، عارف و صدرا، علیرضا (۱۳۹۴)، «زمینه‌های ساختاری دولت پهلوی و تأثیر آن بر شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران»، *فصلنامه پژوهش‌های معاصر انقلاب اسلامی*، دوره ۱، شماره ۱، بهار.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۸۷)، *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: نشر و پژوهش فرزاد.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۳)، *زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران*، برگردان: علی اردستانی، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بیل، جیمز آلن (۱۳۸۷)، *سیاست در ایران: گروه‌ها، طبقات و نوسازی*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: نشر اختران.

- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۸)، **دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حشمت‌زاده، محمدباقر (۱۳۸۸)، **نفت ایران بین دو انقلاب**، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- حشمت‌زاده، محمدباقر و نوذری، محمداسماعیل (۱۳۹۱)، «تبیین ریشه‌ها و علل ناراضیتی بازاریان از رژیم پهلوی: با تأکید بر مبارزه با گرانفروشی: ۱۳۵۶-۱۳۵۷»، **پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی**، شماره ۲۴-۲۵، بهار و تابستان.
- حیدری، علی‌رضا (۱۳۹۵)، **سیاست‌گذاری سرمایه انسانی در ایران**، تهران: نشر آگاه.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۶)، «تحولات سیاسی ایران سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷»، در: مجتبی مقصدی، **تحولات سیاسی-اجتماعی ایران، ۱۳۵۷-۱۳۲۰**، تهران: انتشارات روزنه.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۳)، **معرکه جهان‌بینی‌ها**، تهران: شرکت انتشارات احیاء کتاب.
- رزاقی، ابراهیم (۱۳۷۱)، **اقتصاد ایران**، تهران: نشر نی.
- رهبری، مهدی (۱۳۷۹)، **اقتصاد و انقلاب اسلامی**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۴)، **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی ایران**، بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۹)، **حکومت و جامعه در عصر پهلوی**، بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران.
- زوارزاده، غلامعلی؛ زینالی، صادق؛ تاجیک، هادی و کروژده، مظاهر (۱۳۹۵)، «جهت‌گیری‌های کلان در سیاست خارجی دولت‌های رانتیر در ایران»، **جستارهای سیاسی معاصر**، سال هفتم، شماره اول.
- زونیس، ماروین (۱۳۸۷)، **روانشناسی نخبگان سیاسی ایران**، ترجمه پرویز صالحی، سلیمان امین‌زاده و زهرا لبادی، تهران: چاپخش.
- زیباکلام، صادق (۱۳۸۰)، **مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی**، تهران: انتشارات روزنه.
- سردار آبادی، خلیل‌الله (۱۳۸۶)، «دولت مطلقه مدرن و عدم شکل‌گیری توسعه سیاسی در ایران» در: رسول افضلی، **دولت مدرن در ایران**، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۷)، **فرهنگ سیاسی ایران**، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سلطانی، علیرضا (۱۳۹۱)، «نفت و فرایند دولت-ملت‌سازی در ایران»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۲، شماره ۲، تابستان.
- سیاوشی، سوسن (۱۳۸۶)، **لیبرال ناسیونالیسم در ایران**، ترجمه علی‌محمد قدسی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- شکاری، عبدالقیوم (۱۳۷۷)، **دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی ایران**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی: دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی.
- عباسی، ابراهیم (۱۳۸۱)، **دولت پهلوی و توسعه اقتصادی**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- علم، محمدرضا، حاجیانی، فاطمه و مرادی، افروز (۱۳۹۴)، **آخرین روزهای دربار شاه**، تهران: راه معاصر.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۰)، **رژیم پهلوی و طبقات اجتماعی**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۲)، **تئوری‌های ساخت قدرت و رژیم پهلوی دوم**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۵)، **جامعه‌شناسی سیاسی اپوزیسیون در ایران**، تهران: نشر قومس.
- فوران، جان (۱۳۸۳)، **مقاومت شکننده**، ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- قاسمی، حاکم (۱۳۸۷)، «عوامل ساختاری ناکارآمدی ارتش شاهنشاهی در جلوگیری از سقوط نظام سلطنتی»، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، شماره ۴، پاییز.
- قالیباف، محمداقبر؛ پورموسوی، سیدمولی و امید آوج، مریم (۱۳۹۰)، «درآمدهای نفتی و توزیع فضایی قدرت سیاسی در ایران»، **فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک**، سال هفتم، شماره دوم.
- کاتوزیان، محمدعلی‌همایون (۱۳۸۲)، **اقتصاد سیاسی ایران**، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی‌همایون (۱۳۸۵)، **تضاد دولت و ملت در ایران**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- گازیوروسکی، مارک. جی (۱۳۷۱)، **سیاست خارجی آمریکا و شاه**، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- گلدستون، جک (۱۳۸۷)، **مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها**، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر.
- گودرزی، غلامرضا (۱۳۸۹)، **درآمدی بر جامعه‌شناسی استبداد ایرانی**، تهران: انتشارات مازیار.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۷۵)، «نگاهی به رهیافت‌های مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی ایران»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۹، بهار.
- مصلی‌نژاد، عباس و شیخ‌زاده، حسین (۱۳۹۲)، «نقش نفت در توسعه اقتصادی ایران»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۳، شماره ۴، زمستان.
- مک‌دانیل، تیم (۱۳۸۹)، **خودکامگی، نوسازی و انقلاب در روسیه و ایران**، ترجمه پرویز دلیرپور، تهران: سبزان.
- ملک‌محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۱)، **از توسعه لرزان تا سقوط شتابان**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مطلبی، مسعود (۱۳۸۶)، «تکوین دولت مطلقه در ایران»، در: رسول افضلی، **دولت مدرن در ایران**، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- میرترابی، سعید (۱۳۸۷-الف)، **مسائل نفت ایران**، تهران: نشر قومس.

- میرترابی، سعید (۱۳۸۷-ب)، *ثقت، سیاست و دموکراسی*، تهران: نشر قومس.
- میلانی، محسن (۱۳۸۵)، *شکل‌گیری انقلاب اسلامی*، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.
- نوروزی، نصرالله (۱۳۷۵)، «ساخت قدرت شخصی و فروپاشی رژیم پهلوی»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۹.
- هلیدی، فرد (۱۳۵۸)، *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران*، ترجمه: فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
  
- Behnam, R.(1991), *Cultural Foundations of Iranian Politics*, V.S.A university, utab press.
- Graham, R.(1980), *Iran: The Illusion of power*, New york: st. Martin's.
- Gurses, M.(2009), “State- sponsord Development, oil and vilent political conflict: A political Assessment”, *Journal of Development Studies*, vol. 43, No 6.
- KuKlan, H.(1977), “Civil service Reform in Iran: Mythe and reality”, *International Review of Administrative Sciences*, 43.
- Mahdavy, Hussein(1970), “The Pattern and Problems of Economic Development in Rentier State: The Case of Iran”, in M.A Cook, *Studies in Economic History of The Middle East*, London: Oxford University Prees.